



# پدیه های آسمان

تعلیم و تربیت اسلامی

چهارم دبستان



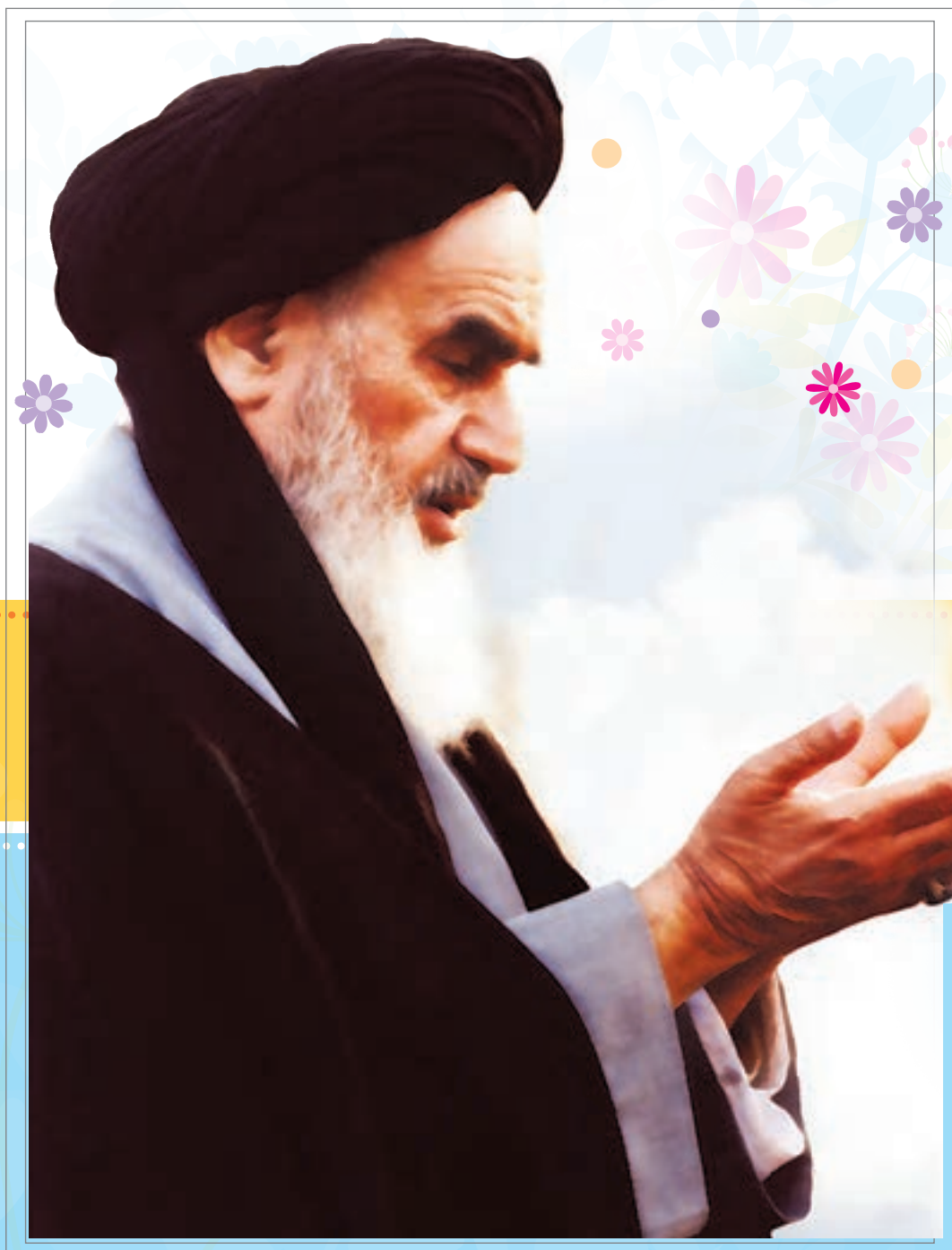
وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب :	هدیه‌های آسمان (تعلیم و تربیت اسلامی) چهارم دبستان - ۴۰۲
پدیدآورنده :	سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف :	دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف :	فریال آمار، محمدمهدی اعتصامی، طیبہ حمزہ بیگی، سیدمحمد دلبری، الهه ستوده، یاسین شکرانی، عبدالکریم صالحی، سیدسجاد طباطبایی‌نژاد، حسن فلاح، مریم قربانی، محمد متوسل‌آرانی و رضا نباتی (اعضای شورای برنامه‌ریزی)
مدیریت آماده‌سازی هنری :	مرتضی دانشمند، یاسین شکرانی، عبدالکریم صالحی و سیدمحمد مهاجرانی (اعضای گروه تألیف) - محمد دانشگر (ویراستار)
شناسه افزوده آماده‌سازی :	اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
نشانی سازمان :	احمد رضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - مجید ذاکری یونسی (مدیر هنری) - محمد عباسی (طراح گرافیک، طراح جلد و صفحه‌آرا) - عاطفه فتحی، بهرام ارجمندتیا (تصویرگر) - زهرا ایمانی‌نصر، فرشته ارجمند، نوشین معصوم‌دوست، سپیده ملک‌ایزدی، مریم دهقان‌زاده و راحله زادفتح‌اله (امور آماده‌سازی)
ناشر :	تهران : خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی) تلفن : ۸۸۸۳۱۱۶۱ - ۸۸۸۳۰۹۲۶۶، دورنگار : ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹، کد پستی : ۷۷۳۳۹۰۹۳
چاپخانه :	شرکت افست : تهران - کیلومتر ۴ جاده‌ی ابعلی، پلاک ۸، تلفن : ۷۷۳۳۹۰۹۳ دورنگار : ۷۷۳۳۹۰۹۷، صندوق پستی : ۱۱۱۵۵ - ۴۹۷۹
سال انتشار و نوبت چاپ :	شرکت افست «سهامی عام» (www.Offset.ir) چاپ ششم ۱۳۹۸

برای دریافت فایل pdf کتاب‌های درسی به پایگاه کتاب‌های درسی به نشانی [www.chap.sch.ir](http://www.chap.sch.ir) و  
برای خرید کتاب‌های درسی به سامانه فروش و توزیع مواد آموزشی به نشانی [www.irtextbook.ir](http://www.irtextbook.ir) یا  
[www.irtextbook.com](http://www.irtextbook.com) مراجعه نمایید.

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به‌صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکرار به هر شکل و نوع بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۲۴۲۹-۹ ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۲۴۲۹-۹ ISBN 978-964-05-2429-9



کودکان دبستانی عزیزان من هستند.

امام خمینی(ره)



## فهرست

- درس اوّل: دانه‌ای که نمی‌خواست بروید! ..... ۸
- درس دوم: کودکی بر آب ..... ۱۴
- درس سوم: ما به مسجد می‌رویم ..... ۲۰
- درس چهارم: یک نماز و ده رکوع! ..... ۲۸
- درس پنجم: سخنی که سه بار تکرار شد! ..... ۳۶
- درس ششم: حرمی با دو گنبد ..... ۴۰
- درس هفتم: نماز در کوهستان ..... ۴۶
- درس هشتم: دیدار دوست ..... ۵۲
- درس نهم: کودک شجاع ..... ۶۰
- درس دهم: روشن‌ترین شب ..... ۶۴





۷۲	درس یازدهم:
۷۸	درس دوازدهم: روزی برای تمام بچه ها
۸۴	درس سیزدهم: خاله نرگس
۸۸	درس چهاردهم: اولین بانوی مسلمان
۹۲	درس پانزدهم: یک ماجرای زیبا
۹۸	درس شانزدهم: اسب طلایی
۱۰۲	درس هفدهم: آقای بهاری، خانم بهاری
۱۰۸	درس هجدهم: چشمان همیشه باز
۱۱۴	درس نوزدهم: خداجون از تو ممنونم

## همکار گرامی، معلم عزیز

با اهدای سلام و آرزوی توفیق و سلامت شما همکار محترم، به منظور پیشبرد بهتر فرایند یاددهی - یادگیری در آموزش این کتاب، توجه به چند نکته لازم است:

۱- در سال جاری برای درس هدیه‌های آسمان، کتاب کار جداگانه‌ای در نظر گرفته نشده و محتوای آن در کتاب درسی ادغام شده است.

۲- تدریس برخی دروس می‌تواند پیمانه‌ای صورت گیرد؛ یعنی با توجه به مناسبت‌های گوناگون و یا در صورت احساس نیاز، آموزگار می‌تواند برخی دروس را خارج از ترتیب موجود تدریس کند.

۳- برای کسب اطلاعات بیشتر درباره‌ی شیوه‌ها و ابزارهای ارزشیابی توصیفی در درس هدیه‌های آسمان به کتاب راهنمای معلم مراجعه کنید.

۴- به منظور تحقق اهداف دروس، آیات و احادیث بسیاری به کار گرفته شده است تا دانش‌آموزان به تدریج دریابند که دین را باید از منابع معتبر آن (کلام خدا و معصومان) دریافت کنند که از هر خطا و اشتباه به دورند.

۵- مراجعه به راهنمای معلم برای تدریس این کتاب ضروری است. در برخی دروس بر «مراجعه به راهنمای معلم» در پاورقی تأکید شده است؛ این نشان می‌دهد بخشی از محتوای آموزشی در کتاب راهنمای معلم قرار داده شده است و بدون مراجعه به آن، فرایند آموزش تکمیل نخواهد شد.

۶- با توجه به اینکه تصاویر در تثبیت اهداف درس نقش مهمی دارند، همکاران محترم در آموزش مفاهیم دروس از شیوه‌ی تصویرخوانی نیز استفاده کنند.

۷- محتوای آموزشی دروس هدیه‌های آسمان از اجزائی تشکیل شده است که به صورت خلاصه به آنها اشاره می‌شود. تفصیل مطالب در راهنمای معلم آمده است.

**عنوان درس:** عنوان، مستقیم و غیرمستقیم، گویای چکیده و محتوای اصلی درس است و با ایجاد حس کنجکاوی در دانش‌آموزان، انگیزه‌ی یادگیری را در آنها تقویت می‌کند.

**متن درس:** شامل بخشی از مفاهیم و اهداف اصلی درس است.

علاوه بر این دو بخش، که مفاهیم درس را مطرح می‌کنند، فعالیت‌های گوناگونی متناسب با هر درس پیش‌بینی شده است که با مشارکت دانش‌آموزان انجام می‌شود. انتظار می‌رود همه‌ی دانش‌آموزان در بخش‌های گوناگون درس مشارکت کنند و اگر دانش‌آموزی نتوانست در یک بخش فعالیت و مشارکت مؤثری داشته باشد، در بخش دیگر به او توجه شود. عناوین و شرح فعالیت‌هایی که در جهت تثبیت، تعمیق، توسعه و تعمیم مفاهیم آموزشی برنامه‌ی درسی طراحی شده از این قرار است:



نشانه فعالیت	عنوان فعالیت	شرح فعالیت
 مربیان و بگو	برایم بگو	جمع بندی و نتیجه گیری درس
 ایستگاه فکر	ایستگاه فکر	برقراری ارتباط بین مفاهیم ارائه شده و دستیابی به یافته های جدید
 تدبیر کنیم	تدبیر کنیم	جمع بندی و نتیجه گیری مفاهیم درس در قالب آیات و احادیث کوتاه
 بررسی کنید	بررسی کنید	تثبیت، توسعه و تعمیم مفاهیم بر اساس مرور اطلاعات
 کامل کنید	کامل کنید	تکمیل و تثبیت اهداف بر اساس دریافت رابطه ی مفاهیم
 ایستگاه خلاقیت	ایستگاه خلاقیت	تثبیت و تعمیق مطالب آموزش داده شده در قالب اجرای نمایش، خط خوش و نقاشی
 گفت و گو کنید	گفت و گو کنید	تثبیت مفاهیم درس از طریق ارائه ی نظرات و تجربه ها در گروه و مشارکت در جمع بندی
 بین و بگو	بین و بگو	تعمیق مفاهیم درس با پاسخ به پرسش های مطرح شده از طریق تصویرخوانی
 بگرد و پیدا کن	بگرد و پیدا کن	تثبیت و تعمیق مطالب آموزش داده شده با فعالیت عینی و ملموس
 همخوانی کنیم	همخوانی کنیم	تثبیت مفاهیم درس از طریق خواندن شعر به صورت گروهی با آهنگ و لحن مناسب
 تمرین کنید	تمرین کنید	تثبیت مفاهیم درس و تعمیق یادگیری با کسب مهارت عملی احکام آموزش داده شده
 به کار ببندیم	به کار ببندیم	تثبیت، توسعه و تعمیم مفاهیم بر اساس کاربست آموخته ها در موقعیت جدید
 دعا کنیم	دعا کنیم	تثبیت و تعمیق مطالب آموزش داده شده با راز و نیاز یا بیان درخواست و احساسات
 با خانواده	با خانواده	گسترش یادگیری و تقویت نگرش دانش آموز به مفاهیم دینی برای بروز رفتار دینی از طریق جست و جوی مصداق های تازه از مفاهیم با کمک و همفکری اعضای خانواده

آرزوی گروه قرآن و معارف اسلامی، توفیق روزافزون همکاران عزیز در رشد و پرورش دینی امیدهای آینده ی کشور است.  
پایگاه اینترنتی گروه با قرار دادن اخبار، بخشنامه ها، نسخه های الکترونیکی کتاب های درسی، متون کمک آموزشی، کتاب های راهنمای معلم و... در خدمت شما آموزگاران گرامی است.

گروه قرآن و معارف اسلامی  
دفتر تألیف کتاب های درسی عمومی و متوسطه نظری  
<http://qm-dept.talif.sch.ir>

# درس ۱ دانه‌ای که نمی‌خواست بروید!

ناراحت و نگران در زیر خاک نشسته بود؛ دلش نمی‌خواست  
جوانه بزند!

بهار شده بود و دانه‌ها کم‌کم سرشان را از خاک بیرون  
می‌آوردند اما این دانه از روییدن می‌ترسید!  
درخت هلویی در نزدیکی او بود.

یکی از ریشه‌های این درخت، که خیلی به دانه نزدیک بود،  
به او گفت:

«دانه جان! چرا جوانه نمی‌زنی؟ چرا از خاک بیرون  
نمی‌روی؟»

دانه گفت: «همین‌جا که هستم خیلی خوب است! برای چه  
بیرون بروم؟»

از کجا معلوم؟ شاید همین‌که سرم را از خاک بیرون ببرم،  
بی‌آب و غذا و گرسنه بمانم.»

ریشه لبخند زد و گفت:

«دوست عزیز، چه فکرهای عجیبی می‌کنی؟»

بین! یک درخت هلوی خیلی بزرگ در چند قدمی توست.  
من یکی از ریشه‌هایش هستم. این درخت روزی فقط یک







دانه‌ی کوچک بود و در زیر خاک خانه داشت؛ درست مثل تو.  
 بعد جوانه زد و کم‌کم از خاک بیرون آمد. همین که بیرون رسید، دید که همه چیز برای رشدش آماده شده است؛ نور، گرما، آب و هوا.  
 سپس کم‌کم قد کشید و حالا برای خودش درختی بزرگ و زیبا شده است با شاخه‌هایی پر از برگ و هلوهای درشت و خوش‌رنگ و شیرین.  
 کم‌کم ترسِ دانه ریخت و دلش گرم شد و جوانه زد.  
 چند روز بعد، دانه آماده شد از خاک بیرون بزند.  
 صبح زود، دانه آرام سرش را از خاک بیرون آورد؛ به دور و برش نگاه کرد؛ صد تا مثل خودش را دید!

— «وای خدای من، چه جای بزرگی! چه باغ زیبایی! چه نسیم خنکی!»  
 در همین لحظه پروانه‌ای دور او چرخید؛ کنارش نشست و به او لبخند زد و گفت:  
 «سلام گیاه کوچولو! تولدت مبارک! به جمع ما خوش آمدی!»  
 گیاه کوچولو هم خندید.  
 — «سلام دوست عزیز!»  
 پروانه گفت: «باغ ما خیلی زیبا و بزرگ است؛ پر از گل، گیاه، پروانه و پرنده است.  
 در این باغ هر چه نیاز داشته باشیم برای ما آفریده شده است.»  
 پروانه با بال‌های لطیفش، گیاه کوچولو را نوازش کرد و ادامه داد:  
 «خورشید گرم‌ت می‌کند. چشمه به تو آب می‌دهد. خاک به تو غذا می‌دهد. نسیم خُنک‌ت می‌کند و بلبل‌ها برایت شعر می‌خوانند. اینجا خیلی زیباست!»  
 گیاه کوچولو با چشم‌های درخشان به آسمان آبی نگاه کرد؛ خیلی خوشحال بود؛ پایش در دل زمین بود و سرش رو به خورشید.  
 با خودش گفت: «چه خوب شد که سر از خاک بیرون آوردم! چه دنیای قشنگی! چه زندگی زیبایی!»

دانه برای رشد به چه چیزهایی نیاز دارد؟



برایم بگو



ایستگاه فکر

این جانوران را در نظر بگیرید.



خداوند برای برطرف کردن هر یک از نیازهای آنها چه راه‌هایی قرار داده است؟

نام جانور	نیازها	مسکن	غذا	حرکت	پوشش
.....					
.....					
.....					
.....					





بررسی کنید

در کتاب علوم سال گذشته خواندیم که بدن انسان برای رشد به چهار گروه مواد غذایی نیاز دارد. غذا خوردن خود را با یک نوزاد مقایسه کنید. خداوند نیازهای نوزاد را به این چهار گروه مواد غذایی چگونه برطرف می کند؟

\* هریک از این پدیده ها، کدام نیازهای ما را برطرف می کنند؟



\* دندان های ما، شکل های گوناگونی دارند.

هر یک از آنها کدام نیاز ما را برطرف می کند؟  
اگر همه ی دندان های ما به یک شکل بودند، چه اتفاقی می افتاد؟



تدبّر کنیم

أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

خداوند بر هر چیز تواناست و علم او به همه چیز احاطه دارد.

سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱۲

میان این آیه و موضوع درس چه ارتباطی هست؟



دعا کنیم

خداوندا!

ای که شب را آفریدی

و روز را

ای که روز را زمان تلاش قرار دادی

و شب را زمان آسایش

پروردگارا!

ای که شب را به دنبال روز آوردی

و روز را به دنبال شب،

مرا در زندگی موفق گردان

و روز و شبی پر بار و سودمند نصیبم کن.

خدایا!

ای که .....

یاری ام کن .....

برگرفته از کتاب «خدای من» نوشته‌ی فریبا کلهر

# کودکی بر آب

## درس ۲

سراسیمه از خواب پرید؛ خواب آشفته‌ای دیده بود!  
نگران و خشمگین دستور داد تعبیرکنندگان خواب را حاضر کنند؛ خواب خود را برای آنها تعریف کرد. آنها با ترس گفتند:

«به زودی در این سرزمین پسری به دنیا می‌آید که حکومت شما را به خطر می‌اندازد!»  
فریاد فرعون در کاخ پیچید:  
«از امروز هر نوزاد پسری که به دنیا آمد، فوراً او را از بین ببرید!»



مادر با مهربانی کودکش را در آغوش فشرد؛ یک‌بار دیگر او را شیر داد و لباس سفیدش را مرتب کرد. دست‌های کوچک پسرک به سوی مادر دراز شده بود.  
مادر لبخند غمگینی زد و گونه‌های نرم فرزندش را بوسید. او را از خود جدا کرد و با دلی امیدوار به لطف خدا، درون صندوق خواباند. کودک بی‌گناه باید به سفری پر خطر می‌رفت. قطره‌های اشک از چشمان مادر فرو می‌ریخت.

صندوق را برداشت و به آرامی روی آب گذاشت. صندوق، بالا و پایین می‌شد و در مسیر رود بزرگ نیل به پیش می‌رفت. مادر رو به دخترش کرد و گفت: «صندوق را دنبال کن و چشم از برادرت برندار!» خواهر موسی اشک‌هایش را پاک کرد و در طول ساحل به راه افتاد.







فرعون، «پادشاه مصر»، و همسرش، آسیه، در ساحل نیل قدم می‌زدند.  
فرعون در میان رودخانه صندوقی را دید که به آرامی بالا و پایین می‌رفت.  
صندوق با آب پیش آمد و در نزدیکی او و آسیه در میان گیاهان کنار رود آرام گرفت.  
به دستور فرعون، چند خدمتکار صندوق را از آب گرفتند.

وقتی صندوق در برابر فرعون و آسیه قرار گرفت، نگاه آنها به کودک افتاد که درون صندوق دست و پا می‌زد و به آنها نگاه می‌کرد.

فرعون فریاد زد: «این کودک اینجا چه می‌کند! مگر دستور ندادم هر نوزاد پسری که به دنیا می‌آید، نابود شود؟»

و بعد حرف‌های پیشگویان را با خود مرور کرد ...

و این بار بلندتر فریاد زد: «این کودک را هم مانند دیگر کودکان از بین ببرید!»

آسیه که سال‌ها آرزو داشت فرزندی داشته باشد، شیفته‌ی آن کودک شده بود؛ پس به فرعون رو کرد و با ملایمت گفت:

«این کودک می‌تواند نور چشم من و تو باشد. او را نکش! شاید برای ما سودی داشته باشد ... شاید بتوانیم او را به فرزندی قبول کنیم!»

فرعون که فرزندی نداشت با شنیدن حرف‌های آسیه به فکر فرو رفت.



نوزاد انگشتش را از دهانش بیرون آورد و صدای گریه‌اش بلند شد.

آسیه کودک را از داخل صندوق برداشت؛ به زن‌هایی که دورش را گرفته بودند، گفت: «باید زودتر

یک نفر را پیدا کنیم تا به این کودک شیر بدهد. دیگر تحملش تمام شده است!»

مأموران دربار فرعون روانه‌ی شهر شدند تا دایه‌ای برای نوزاد گرسنه پیدا کنند.

زن‌های زیادی نزد کودک آمدند اما بی‌فایده بود؛ کودک شیر نمی‌خورد.

خواهر کودک که از دور ماجرا را زیر نظر داشت،

نزدیک شد و گفت: «می‌خواهید زنی را به شما معرفی

کنم که سرپرستی این کودک را به عهده بگیرد و او

را شیر بدهد؟»

خیلی زود خبر را به آسیه رساندند. آسیه دایه را به

دربار دعوت کرد؛ بدون آنکه بداند او مادر نوزاد است.



وقتی کودک در آغوش مادرش جای گرفت، آرام شد.

مادر، نوزادش را نوازش کرد؛ اشک شادی را پشت

پلک‌هایش نگه داشت و به لطف خداوند فکر کرد؛

خداوند بزرگی که کودکش را در سلامت کامل به او

بازگردانده بود.



خلاصه‌ی داستان «کودکی بر آب» را از زبان یکی از این شخصیت‌ها تعریف کنید.



برایم بگو

خواهر موسی

آسیه

حضرت موسی — علیه السلام —



متن زیر را بخوانید.

بگرد و پیدا کن

حضرت موسی — علیه السلام — یکی از پیامبران بزرگ است. خدا او را برای مبارزه با فرعون و هدایت قوم بنی اسرائیل فرستاد. وقتی موسی به پیامبری رسید، آسیه به او ایمان آورد. فرعون از شنیدن این خبر خشمگین شد و آسیه را تهدید کرد تا از ایمانش دست بردارد اما آسیه در ایمان خود استوار باقی ماند. این بانوی مؤمن یکی از بهترین زنان عالم است. او تا آخرین نفس در برابر ظلم و ستم فرعون ایستادگی کرد و با شجاعت از دنیا رفت. آسیه به مردان و زنان با ایمان آموخت که از مبارزه با ستمکاران نهراسند. خدا در قرآن این بانوی نیکوکار را الگوی مؤمنان معرفی می‌کند.

با توجه به درس و متن بالا مشخص کنید هر کدام از مطالب قسمت (الف) با کدام مطلب قسمت (ب) ارتباط دارد.

(ب)

(الف)

نگرانی از به خطر افتادن حکومت

شیر نخوردن کودک از زنان شهر

مبارزه با ستم حتی در کاخ فرعون و در مقابل همسر

به آب انداختن کودک

امید مادر به لطف خدا

دستور فرعون برای از بین بردن نوزادان پسر

خواست و اراده‌ی خدا

ایستادگی آسیه در برابر فرعون



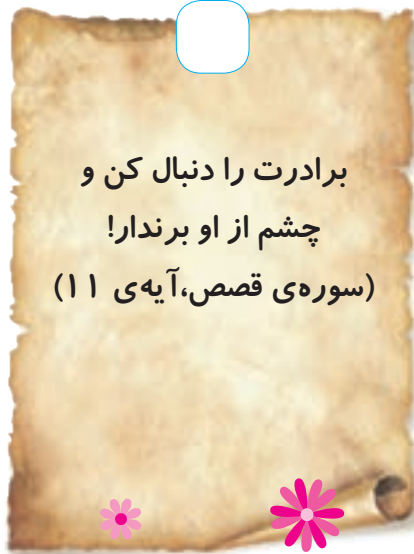


بین و بگو

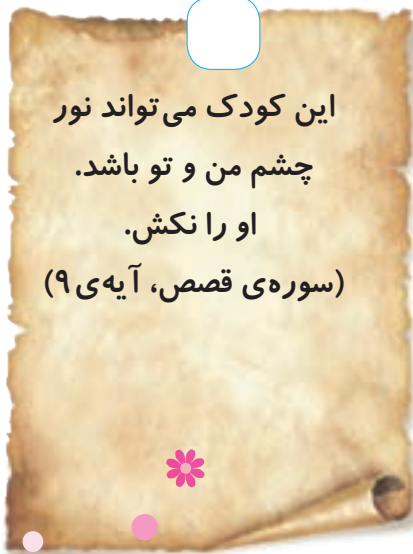
کدام تصویر به کدام آیه مربوط است؟ آنها را به ترتیب داستان  
کودکی حضرت موسی - علیه السلام - مشخص کنید.



نترس و اندوهگین نباش؛  
ما کودک را به تو  
باز می گردانیم.  
(سوره ی قصص، آیه ی ۷)



برادرت را دنبال کن و  
چشم از او برندار!  
(سوره ی قصص، آیه ی ۱۱)



این کودک می تواند نور  
چشم من و تو باشد.  
او را نکش.  
(سوره ی قصص، آیه ی ۹)

خدای مهربان، همیشه و همه جا پشتیبان انسان های خوب است. به نظر شما  
در داستان «کودکی بر آب» کدام بخش ها به پشتیبانی خدا از انسان های  
خوب اشاره می کند؟



گفت و گو کنید





ایستگاه فکر

این تصویرها بخش‌هایی از زندگی حضرت موسیٰ - علیه السلام - را نشان می‌دهد. داستان آنها را تعریف کنید.



۲



۱



۳

کدام یک از تصویرهای بالا با این شعر ارتباطی ندارد؟

آنچه می‌گوییم ما، آن می‌کنند  
ما به سیل و موج فرمان می‌دهیم

پروین اعتصامی

رودها از خود نه طغیان می‌کنند  
ما به دریا حکم طوفان می‌دهیم

## درس ۳ ما به مسجد می‌رویم

مصطفی با اشتیاق نامه‌ی خالد را باز می‌کند.  
خالد، دانش آموزی فلسطینی است.  
کشور خالد اکنون در اشغال دشمنان اسرائیلی است.  
مصطفی و خالد از طریق نامه‌نگاری باهم دوست شده‌اند.  
آنها از این طریق، با آداب و رسوم مردم، تاریخ و ویژگی‌های کشورهای یکدیگر آشنا می‌شوند.  
مصطفی در اولین نامه‌ی خود، مطالب زیادی درباره‌ی محل زندگی‌اش نوشته است. خالد هم در بخشی از جواب نامه، پس از سلام و احوالپرسی برای دوست ایرانی‌اش نوشته است:

تو درباره‌ی مساجد کشورت چیزهای جالبی نوشته بودی. حتماً می‌دانی که در همه جای دنیا، در روستاهای کوچک و شهرهای بزرگ، بر روی تپه‌ها و کنار دریاها، هر جا که مسلمانان زندگی می‌کنند، مسجدها هم هستند. شکل ظاهری مسجدها باهم فرق دارد. بعضی از آنها بزرگ و باشکوه و بعضی کوچک و ساده‌اند.  
من به تازگی درباره‌ی مسجدهای مسلمانان کتابی خوانده‌ام. من از آن کتاب آموختم که اولین مسجد را پیامبر اسلام و یارانش، در نزدیکی مدینه ساخته‌اند. این مسجد قبا نام دارد و هنوز پا برجاست و مسلمانان زیادی در آن عبادت می‌کنند.  
در آن کتاب خواندم که پیامبر و یارانش در شهر مدینه به کمک یکدیگر مسجدی ساختند که هم‌اکنون به مسجد النبی (مسجد پیامبر) معروف است. آرامگاه حضرت محمد (ص) نیز در همین مسجد قرار دارد.  
در آن کتاب نوشته بود بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مسجد اسلامی، مسجد الحرام - در مکه - است و کعبه، قبله‌ی مسلمانان در میان آن قرار دارد.  
نام مساجد مهم دیگر مثل مسجد کوفه و مسجد الاقصی نیز در آن کتاب آمده است.  
مسجد الاقصی یکی از مساجد مهمی است که در کشور من فلسطین و در شهر من بیت المقدس قرار دارد.  
من مسجد الاقصی را بارها و بارها دیده‌ام. مسجد الاقصی امروز توسط دشمنان اسلام اشغال شده است. آنها اجازه نمی‌دهند مسلمانان به راحتی در این مسجد نماز بخوانند و عبادت کنند.  
در نامه‌ات نوشته بودی که در مدرسه‌تان نمازخانه دارید؛ این خیلی جالب است اما حیف که مدرسه‌ی ما توسط دشمنان اسلام خراب شده است!

۱ - این درس در مسجد تدریس می‌شود. برای توضیحات بیشتر به کتاب راهنمای معلم یا پایگاه اینترنتی گروه درسی قرآن و معارف اسلامی مراجعه شود.

من و دوستانم به کمک بزرگ ترها مسجد کوچکی درست کرده ایم. مسجد کوچک ما، هم محلّ تحصیل ما و هم محلی برای جمع شدن بزرگ ترهاست. بسیاری از مشکلات مردم محله نیز در همین مسجد حل می شود. مسجد کوچک ما...

مصطفی در پاسخ به نامه ی دوست فلسطینی اش می نویسد:

دوست عزیزم خالد، سلام.

امیدوارم...

مصطفی در نامه اش به خالد چه چیزهایی می نویسد؟



برایم بگو

این تصویرها به چه فعالیت هایی در مسجد اشاره می کند؟  
شما چه فعالیت های دیگری در مسجد انجام می دهید؟



بین و بگو









### تمرین کنید

شاید شما در مدرسه نمازخانه نداشته باشید اما می‌توانید وقتی هوا مناسب است، به کمک آموزگار خود در حیاط مدرسه نماز خواندن به جماعت را تمرین کنید؛ برای این کار:

- ۱- وضو بگیرید.
- ۲- جای خوبی برای نماز خواندن انتخاب کنید.
- ۳- زیرانداز مناسبی پهن کنید.
- ۴- صف‌های منظمی تشکیل بدهید.
- ۵- از آموزگار بخواهید تا امام جماعت شما باشد.
- ۶- یکی از دانش‌آموزان اذان بگوید.
- ۷- اکنون می‌توانید نماز جماعت بخوانید.





با توجّه به تفاوت‌های نماز فردای\* و نماز جماعت، جدول زیر را کامل کنید.

ایستگاه فکر

### نماز جماعت

### نماز فردای

- |  |   |
|--|---|
| — نیت می‌کنیم نماز ظهر را برای خشنودی خدا به جماعت می‌خوانیم.        | — .....   |
| — بعد از تکبیر امام جماعت تکبیر می‌گوییم.                            | — .....   |
| — در رکعت اوّل امام جماعت سوره‌ی حمد و توحید را می‌خواند ولی ما..... | — .....   |
| — بعد از امام جماعت .....  | — سپس به رکوع می‌روم. بعد می‌ایستم و سپس دو بار به سجده می‌روم. |
| — بعد می‌ایستیم و رکعت دوم را مانند رکعت اوّل می‌خوانیم.             | — بعد می‌ایستم و رکعت دوم را مانند رکعت اوّل می‌خوانم.          |
| — بعد دست‌هایمان را برای قنوت به سوی آسمان بلند می‌کنیم.             | — .....   |
| — .....  | — بعد از رکوع و دو سجده، تشهد می‌خوانم.                         |
| — در رکعت سوم و چهارم ذکر..... را می‌خوانیم.                         | — .....   |
| — .....  | — و در پایان .....  |



\* نماز فردای نمازی است که هر فردی به تنهایی می‌خواند و به صورت جماعت خوانده نمی‌شود.





## خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ

زیبا و پاکیزه به مسجد بروید.

سوره اعراف، آیه ۳۱

این آیه به برخی کارهای پسندیده برای حضور در مسجد سفارش می‌کند.  
فکر می‌کنید با انجام دادن چه کارهایی می‌توانیم به این آیه عمل کنیم؟



بررسی کنید

با دوستان خود در گروه مشورت کنید.  
در این تصویرها، چه اشتباه‌هایی می‌بینید؟







پاسخ سؤال‌ها را از میان کلمه‌هایی که در تصویر می‌بینید، پیدا کنید و بنویسید.

کامل کنید

- ۱- خواندن نماز به صورت ..... سفارش مهمّ پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - است.
- ۲- بهترین مکان برای نماز خواندن، ..... است.
- ۳- نمازگزاران در صف‌های نماز جماعت باید بدون فاصله و ..... بایستند.
- ۴- جمع شدن در مسجد، موجب ..... مسلمانان می‌شود.
- ۵- یکی از فایده‌های حضور در مسجد، چاره‌جویی برای ..... مسلمانان است.
- ۶- پاداش نماز جماعت از نماز ..... خیلی بیشتر است.
- ۷- رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - می‌فرماید: «هرکس وضو بگیرد و به سوی نماز جماعت حرکت کند، برای هر ..... که برمی‌دارد، خدا پاداشی به او می‌دهد».
- ۸- در نماز جماعت باید تمام کارها را بدون ..... بعد از امام جماعت انجام بدهیم.
- ۹- ما نباید در رکعت اوّل و دوم نماز جماعت ..... را بخوانیم.
- ۱۰- در نماز جماعت، خوب است ذکرهایی را که همراه امام جماعت خوانده می‌شود، ..... بخوانیم.





همخوانی کنیم

## مثل نسیم

می‌رسد از راه دور  
نغمه‌ی سبز اذان  
دست‌ها پل می‌زنند  
از زمین تا آسمان

\*\*\*

تا خدا پر می‌کشد  
باز عطر یاکریم  
سوی مسجد می‌روم  
بی‌صدا مثل نسیم

\*\*\*

بر لبم ذکر و دعا  
در دلم حمد و سپاس  
پاک و خوشبو می‌شوم  
مثل شب‌نم، مثل یاس

\*\*\*

روشنی گل می‌کند  
در فضای سینه‌ها  
باز می‌خوانم نماز  
در صف آیینه‌ها

\*\*\*

هادی فردوسی



با خانواده

در مسجد محله‌ی شما چه برنامه‌هایی برگزار می‌شود؟ از یکی از این برنامه‌ها گزارشی تهیه کنید  
و در کلاس برای دوستانتان بخوانید.







## درس ۴ یک نماز و ده رکوع!



سینا کتاب «هدیه‌های آسمان» را در دست گرفته بود و دور اتاق قدم می‌زد و شعر می‌خواند:  
«خدا یا! آفتاب و آب از توست ستاره، آسمان، مهتاب از توست  
خدای غنچه‌های.....»

مادر بزرگ در گوشه‌ی اتاق نماز می‌خواند. سینا با خود گفت: «هنوز که اذان نگفته‌اند! مادر بزرگ چه نمازی می‌خواند؟» بعد هم با کنجکاو ی در گوشه‌ای نشست. مادر بزرگ سوره‌ی حمد را خواند؛ بعد گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم» و خم شد برای رکوع:

«سبحان الله، سبحان الله، سبحان الله» سپس بلند شد و گفت: «قل هو الله احد» و بعد دوباره به رکوع رفت. تعجب سینا بیشتر شد: «چرا مادر بزرگ سوره‌ی توحید را کامل نخواند؟ چرا دو بار به رکوع رفت؟»



مادر بزرگ در برابر چشم‌های حیرت‌زده‌ی سینا، سه بار دیگر هم به رکوع رفت!  
او هر بار که از رکوع بلند می‌شد، یک آیه‌ی دیگر از سوره‌ی توحید را می‌خواند.  
سینا به سرعت به سراغ مادرش رفت. مادر هم در اتاق دیگر نماز می‌خواند. سینا کنار سجاده‌ی مادر نشست و منتظر ماند.  
مادر سوره‌ی حمد را خواند و بعد گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم» و به رکوع رفت.  
سپس بلند شد و گفت: «قل هو الله احد» و دوباره به رکوع رفت.  
سینا هاج و واج مانده بود!



«وای خدایا! مادرم هم مثل مادر بزرگ، نماز می خواند؛ این چه نمازی است!»  
مادر سه بار دیگر هم به رکوع رفت و هر بار که از رکوع بلند می شد، آیه ای دیگر از سوره ی توحید را می خواند.

او دو سجده کرد و از جا بلند شد و در رکعت دوم هم مثل رکعت اول پنج بار به رکوع رفت.  
وقتی نماز مادر تمام شد، سینا جلو دوید؛ دست دور گردن مادر انداخت و گفت:  
«مادر جان، چرا شما و مادر بزرگ امروز این طور نماز خواندید؟ چرا به جای دو بار، ده بار به رکوع رفتید!»

مادر لبخند زد و گفت: «من و مادر بزرگ نماز آیات می خواندیم. وقتی ماه یا خورشید می گیرد یا حوادثی مانند زلزله و رعد و برق ترسناک اتفاق می افتد، واجب است نماز آیات بخوانیم.

نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد».

سینا لبخند زد و گفت: «چه نماز جالبی!»

در این هنگام، توجه سینا و مادر به خبر تلویزیون جلب شد:  
«بینندگان محترم! از چند دقیقه پیش پدیده ی کسوف در آسمان ایران آغاز شده است...».

تلویزیون خورشید گرفتگی را نشان می داد و سینا به فکر فرو رفته بود.

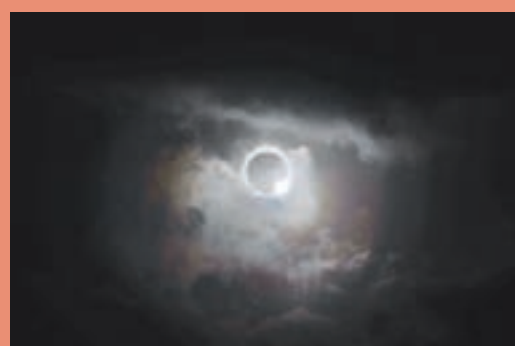
مادر پرسید: «به چه چیزی فکر می کنی؟»

سینا نگاهش را از تلویزیون برداشت و گفت: «به قدرت خدا فکر می کنم که...».





برای کدام یک از این حوادث، خواندن نماز آیات واجب است؟



تنها یکی از این دانش آموزان، تعریف صحیح نماز آیات را بیان می کند.  
آن را مشخص کنید.



نمازی است که در آن پنج نماز  
دو رکعتی می خوانیم.



نمازی است دو رکعتی که در هر  
رکعت آن، پنج بار رکوع و سجده  
را انجام می دهیم.

نمازی است دو رکعتی که در هر رکعت آن، یک حمد  
می خوانیم و سوره را به پنج قسمت تقسیم می کنیم و  
بعد از هر قسمت به رکوع می رویم.



نمازی است دو رکعتی، که در هر رکعت آن،  
پنج حمد و یک توحید می خوانیم و بعد از هر  
توحید به رکوع می رویم.







کامل کنید

این شکل نشان می‌دهد یک رکعت از نماز آیات چگونه خوانده می‌شود.  
باتوجه به آیات سوره‌ی توحید آن را کامل کنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ.  
اللَّهُ الصَّمَدُ.  
لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ.  
وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

رکوع اول

رکوع پنجم

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ  
.....

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ  
الرَّحِيمِ

سوره‌ی  
حمد

.....

رکوع دوم

اللَّهُ الصَّمَدُ

وَلَمْ يُولَدْ

رکوع چهارم

رکوع سوم



ایستگاه فکر

این متن را بخوانید و به پرسش پایان آن پاسخ دهید.

پیامبر اسلام – صلی الله علیه و آله – پسری به نام ابراهیم داشت. ابراهیم در کودکی از دنیا رفت. پیامبر از مرگ فرزندش بسیار غمگین شد اما صبر خود را از دست نداد. اتفاقاً همان روز خورشید گرفت. بعضی از مردم تصور کردند که خورشید در مرگ فرزند پیامبر عزادار شده است!

پیامبر اسلام – صلی الله علیه و آله – که همیشه می‌کوشید مردم را از گمراهی نجات دهد، فرمود: «خورشید گرفتگی به غم یا شادی ما ربطی ندارد بلکه نشانه‌ای از نشانه‌های قدرت خدا و نظم جهان است». سپس، به مسلمانان یاد داد که چگونه نماز آیات بخوانند و بزرگی و توانایی خدا را به یاد آورند. پیامبر به آنها آموخت که نماز آیات مانند نماز صبح دو رکعتی است اما با آن تفاوت‌هایی دارد.

میان نماز صبح و نماز آیات چه تفاوت‌هایی هست؟



به کمک معلّم خود، خواندن صحیح نماز آیات را در مدرسه تمرین کنید.\*

تمرین کنید



آیا نماز آیات را به شکل دیگری هم می‌توانیم بخوانیم؟ چگونه؟

با خانواده





## درس ۵ سخنی که سه بار تکرار شد!

از روزی که به آن محله رفتند یک روز خوش هم ندیدند!  
در طول روز از سروصدای زیاد همسایه در امان نبودند و شب‌ها تا دیر وقت از صدای بلند خنده‌های  
آنها خواب راحت نداشتند.  
صبر مرد تمام شده بود؛ تصمیم گرفت شکایت همسایه‌ی خود را نزد پیامبر ببرد.



«ای رسول خدا! از وقتی به این خانه آمده‌ایم، از شرّ این همسایه در امان نیستیم؛ نه روزها آسایش داریم و نه شب‌ها می‌توانیم استراحت کنیم.»  
 لبخندی که همیشه بر لبان پیامبر بود، محو شد.  
 آثار اندوه در چهره‌ی ایشان آشکار گردید.  
 باید جلوی آزار این همسایه را می‌گرفت و او را از زشتی کارش باخبر می‌ساخت.  
 سه نفر از نزدیک‌ترین یاران خود را صدا کرد و به آنها فرمود: «سخنی را که اکنون به شما می‌گویم، بعد از نماز جماعت با صدای بلند در مسجد تکرار کنید تا همگان بشنوند.»



نماز ظهر پایان یافت. علی – علیه السّلام – ابوذر و سلمان که هر کدام در گوشه‌ای از مسجد نشسته بودند، از جا برخاستند و با صدای بلند، سه‌بار این سخن را تکرار کردند:  
 «رسول خدا فرمودند تا به شما اعلام کنیم  
 هر کس همسایه‌اش ...  
 هر کس همسایه‌اش از شرّ او در امان نباشد ...  
 هر کس همسایه‌اش از شرّ او در امان نباشد، مؤمن نیست.»

با انجام دادن چه کارهایی می‌توانیم به سخن  
 پیامبر – صلی‌الله‌علیه‌وآله – عمل کنیم؟





گفت و گو کنید

شوت کن ...

پاس بده ...  
گل ... گل ...

دَر یکی از خانه‌ها باز شد. پیرزن همسایه بود؛ همان که مادرم می‌گفت مدّت‌هاست مریض است  
رنگش پریده بود. کمی نگاهمان کرد؛ می‌خواست  
چیزی بگوید اما نگفت.  
به بچه‌ها نگاه کردم. بازی متوقف شده بود. همه  
به فکر فرو رفته بودند ...  
به نظر شما، بچه‌ها به چه چیزهایی فکر می‌کردند؟



ایستگاه فکر

هر کاری می‌کردم که حواسم به درس باشد، نمی‌شد.  
داشتم کلافه می‌شدم؛ پیش مادرم رفتم و گفتم: «من دیگر تحمل ندارم!  
مگر با این همه سر و صدا می‌شود درس خواند؟ آخر این چه همسایه‌ای است؟»  
مادر گفت: «به جای اینکه پشت سرشان چیزی بگویی، برو درِ خانه‌ی آنها را بزن و بگو صدای  
تلویزیون را کم کنند.»  
گفتم: «خجالت می‌کشم!»  
مادر گفت: «گفتن حرف حق که خجالت ندارد! با احترام و مؤدّبانه خواسته‌ات را به آنها بگو!»  
تصمیم گرفتم





تدبّر کنیم

وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ... وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ

به پدر و مادر ... و همسایگان دور و نزدیک نیکی کنید.

سوره ی نساء، آیه ی ۳۶

با توجه به معنای آیه، در هریک از موارد زیر بهتر است چه کارهایی انجام دهیم؟

- اگر همسایه‌ی ما بیمار شد، .....
- وقتی همسایه چیزی از ما خواست، .....
- اگر در همسایگی ما پیرمرد یا پیرزنی زندگی می‌کند، .....



این قصه را بخوانید و جاهای خالی را پر کنید.

کامل کنید

پدر در حیات را باز کرد و ما دوان دوان به سمت راه‌پله‌ها دویدیم.  
از پله‌ها بالا می‌رفتیم و از اتفاقات شیرین مهمانی برای هم تعریف می‌کردیم.  
به طبقه‌ی دوم که رسیدیم، در یکی از خانه‌ها باز شد و آقای همسایه سرش را از گوشه‌ی در بیرون آورد.

نمی‌دانم چرا آن قدر عصبانی بود! چشم‌هایش هم خواب‌آلود بود.  
به او سلام کردم و به سرعت از کنارش گزشتم. پیش مادر رفتم و گفتم: «این آقا چقدر اخم‌وست!»  
پدرم گفت: «بهتر نیست به جای اینکه روی دیگران عیب بگذاری، کمی فکر کنی و ببینی چه چیزی این وقت شب او را عصبانی کرده است؟»  
به فکر فرو رفتم؛ فهمیدم من و خواهرم مقصر بوده‌ایم!

• اگر شبی، دیر وقت به خانه رسیدیم .....



## حرمی با دو گنبد

## درس ۶



اتوبوس آرام آرام به راه می افتد.

سرم را به صندلی اتوبوس تکیه می دهم و به فکر فرو می روم.

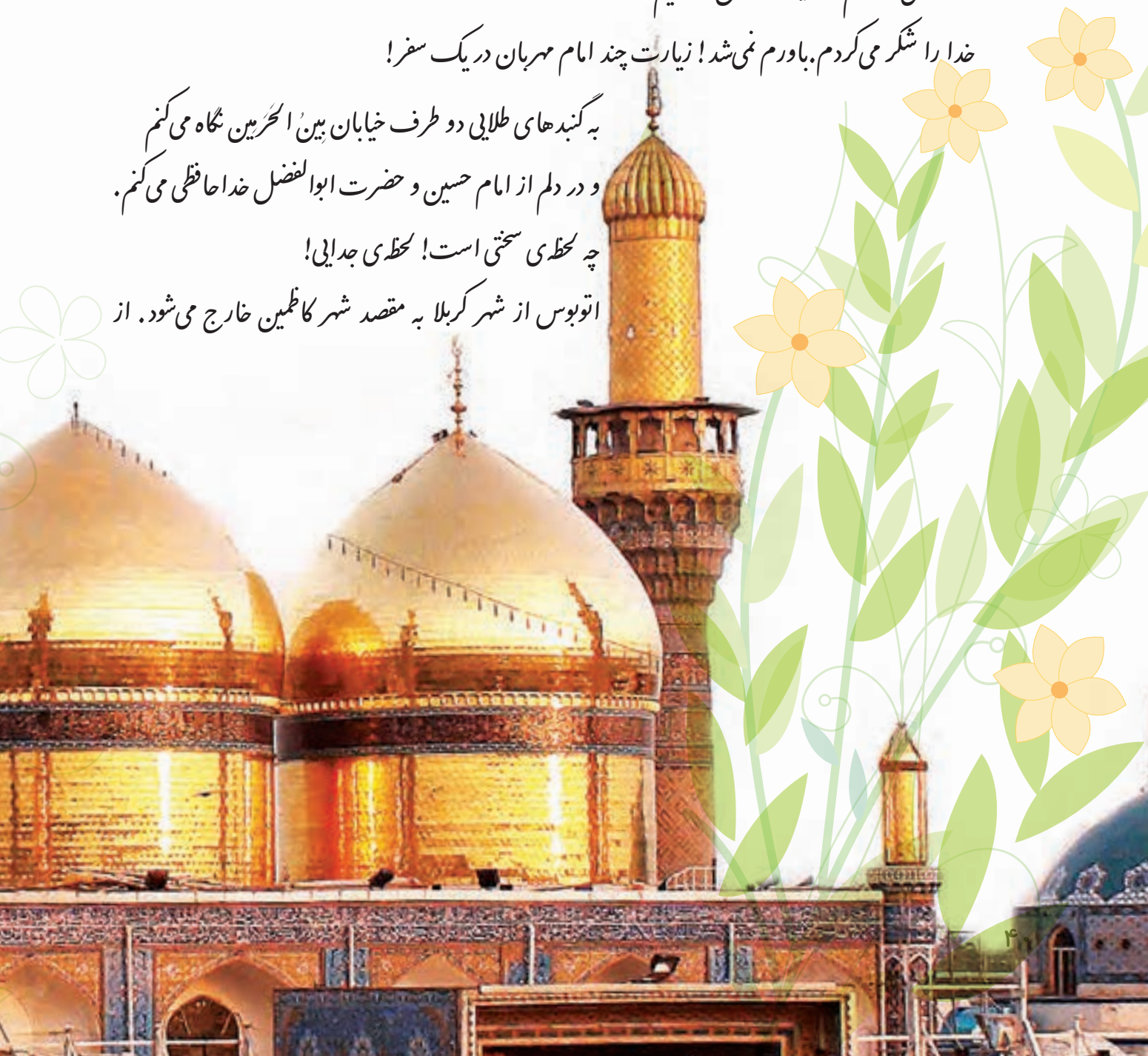
مدت ها بود که آرزوی زیارت کربلا و دیگر شهرهای زیارتی عراق را داشتم. همیشه دعا می کردم و این سفر را از خدا می خواستم؛ تا اینکه امسال آرزویم برآورده شد.

خدا را شکر می کردم. باورم نمی شد! زیارت چند امام مهربان در یک سفر!

به گنبد های طلایی دو طرف خیابان بین الحرمین نگاه می کنم  
و در دلم از امام حسین و حضرت ابوالفضل خدا حافظی می کنم.

چه لحظه ی سختی است! لحظه ی جدایی!

اتوبوس از شهر کربلا به مقصد شهر کاظمین خارج می شود. از

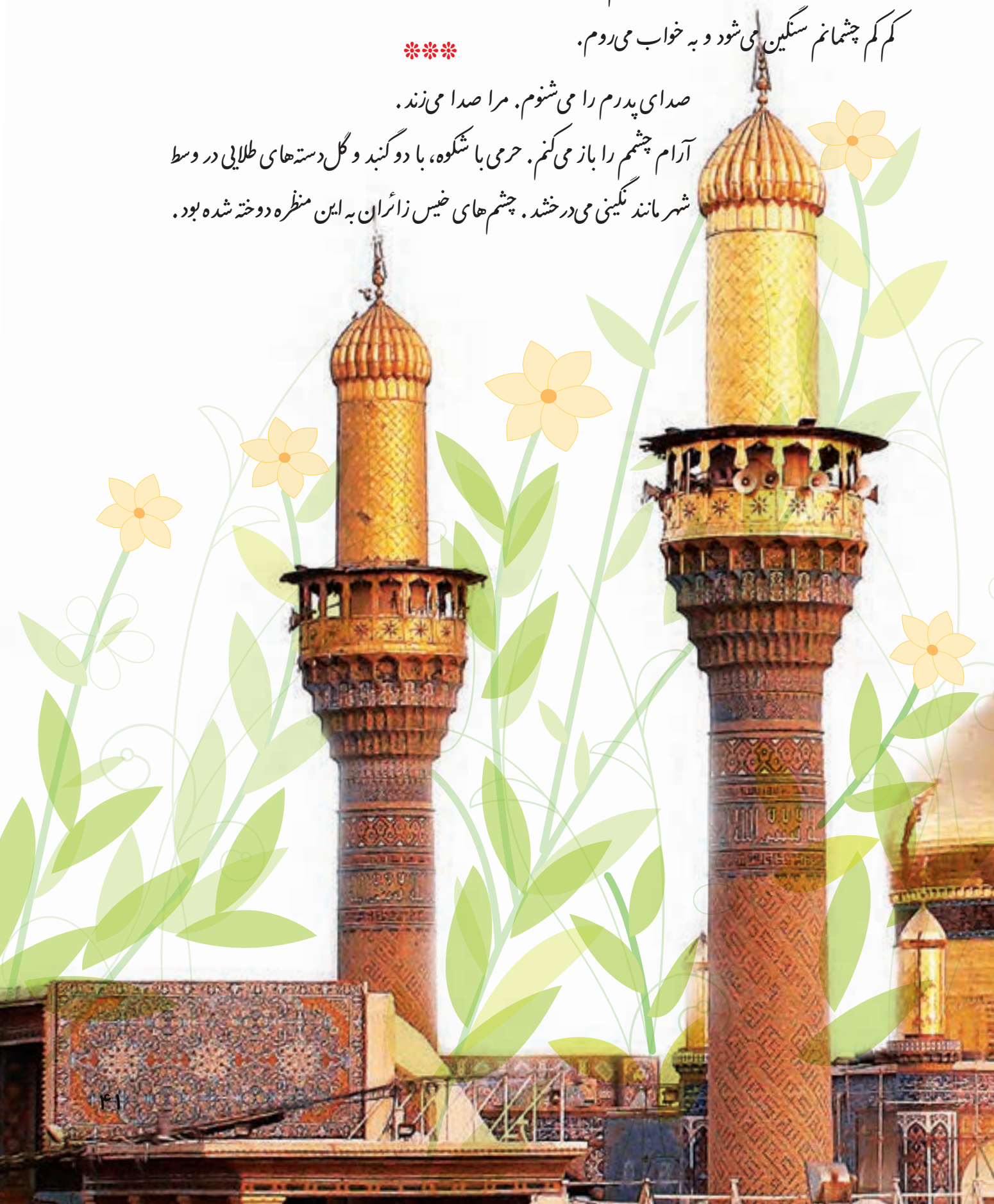




پنجره‌ی اتوبوس به اطراف جاده نگاه می‌کنم؛ به خانه‌ها، ماشین‌ها، نخل‌ها و...  
کم‌کم چشمانم سنگین می‌شود و به خواب می‌روم.



صدای پدرم را می‌شنوم. مرا صدا می‌زند.  
آرام چشمم را باز می‌کنم. حرمی باشکوه، بادوگنبد و گل‌دسته‌های طلایی در وسط  
شهر مانند نگینی می‌درخشد. چشم‌های خیس زائران به این منظره دوخته شده بود.





راهنمای کاروان برایمان گفت: «اینجا حرم مطهر امام موسی کاظم - علیه السلام - و امام جواد - علیه السلام - است. این دو امام عزیز در زمان حاکمان عباسی زندگی می کردند و با آن حاکمان ظالم مبارزه می کردند. امام موسی کاظم - علیه السلام - به دستور هارون الرشید چهارده سال را در زندان سپری کرد. ایشان برای راهنمایی مردم سختی های زیادی کشید.»

به صورت دسته جمعی به سوی حرم حرکت کردیم.  
چیزی به تحویل سال نمانده بود؛ در کنار پدرم وارد حرم شدیم و با احترام سلام دادیم:  
- السلام علیک یا موسی بن جعفر ...

- السلام علیک یا امام جواد ...

لحظه ی زیبایی بود. بوی عطر و صدای صلوات همه جا پیچیده بود. همه به یکدیگر تبریک می گفتند و شکلات پخش می کردند.

هر وقت به یاد آن روزها می افتم، شیرین ترین خاطرات زندگی در ذهنم مرور می شود.

امام موسی کاظم - علیه السلام - چندمین امام است؟ درباره ی  
زندگی او چه می دانید؟



برایم بگو



تدبّر کنیم

## وَ الْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ

نیکوکاران کسانی هستند که خشم خود را فرو می‌برند و خطاهای دیگران را می‌بخشند.

سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۴

به داستانی که آموزگار برای شما تعریف می‌کند، گوش کنید.\* میان این آیه، داستان و لقب امام هفتم چه ارتباطی وجود دارد؟



دوست دارم من هم مانند امام موسی کاظم – علیه السلام – خشم خودم را

**به کار ببندیم** کنترل کنم؛ بنابراین، .....

وقتی در حال انجام دادن تکالیفم هستم و دوستم، دستم را خط می‌زند، .....

وقتی دوستم به قولی که به من داده است، عمل نمی‌کند، .....

وقتی خواهر کوچکم بدون اجازه به وسایل من دست می‌زند، .....

\* آموزگار محترم می‌تواند با مراجعه به راهنمای معلّم، داستان مربوط به این فعالیت را در کلاس تعریف کند.



این داستان را بخوانید.

ایستگاه فکر

.....

امام موسیٰ کاظم – علیه السلام – با کارگرانش در نخلستان خود مشغول کار بود که بحث و دعوای دو کارگر توجه او را جلب کرد.

کارگر اول فریاد می‌زد: «خودم دیدم خوشه‌های خرما را پشت دیوار انداختی تا آنها را برای خودت برداری و بفروشی!»

امام که متوجه ماجرا شده بود، همراه با کارگر دوم چند قدم از بقیه دور شد و از او پرسید: «تو این کار را کردی؟»

کارگر که خجالت کشیده بود، سرش را پایین انداخت و گفت: «مرا ببخشید! شیطان وسوسه‌ام کرد؛ دیگر این کار را تکرار نمی‌کنم.»





امام کمی سکوت کرد و بعد، کارگر دیگر را صدا زد؛ سپس با آرامش گفت: «این مرد مانند برادر توست. او اشتباهی کرده است و دیگر آن را تکرار نمی‌کند. تو هم قول بده این ماجرا را برای کسی تعریف نکنی و آبروی دوست خود را نگه داری!»

آن مرد که از رفتار امام موسی کاظم – علیه‌السلام – شرمسار شده بود با چشم‌هایی پر از اشک به امام نگریست و با خود گفت: ....

اکنون به این پرسش‌ها پاسخ دهید.

■ چه عنوانی برای داستان پیشنهاد می‌کنید؟ .....

■ میان این داستان و آیه‌ی درس چه ارتباطی وجود دارد؟ .....

.....

.....

■ فکر می‌کنید وقتی آن مرد خطاکار رفتار امام را دید با خود چه گفت؟ .....

.....

■ از رفتار امام با آن دو کارگر چه چیزهایی یاد می‌گیریم؟

یکی از داستان‌های مربوط به زندگی امام کاظم – علیه‌السلام – را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.





## نماز در کوهستان

## درس ۷



هوا هنوز تاریک بود. من، پدر،  
دایی احمد و پسر دایی‌ام، حامد،  
پای کوه ایستاده بودیم.

نسیم بهاری می‌وزید و هوا بسیار  
دلپذیر بود.

کم‌کم بالا رفتیم؛ هر چه بالاتر  
می‌رفتیم، شیب کوه تندتر و  
راه رفتن سخت‌تر می‌شد اما در  
عوض، نسیم بیشتری به صورتمان  
می‌خورد و هوا با صفاتر می‌شد.

هوا تاریک و روشن شده بود و ما  
تا دامنه‌ی کوه بالا آمده بودیم.  
چند لحظه نشستیم تا استراحت  
کنیم.

حامد گفت: «راستی ... قرار است کجا نماز بخوانیم؟»

دایی با تعجب پرسید: «مگر نماز صبح را در خانه نخوانده‌ای؟»

حامد گفت: «نه! فکر می‌کردم روی کوه نماز می‌خوانیم!»

پدرم گفت: «تا آفتاب طلوع نکرده است، نمازت را همین جا بخوان!»

حامد گفت: «چطور وضو بگیرم؟»

من گفتم: «نگران نباش! من یک بطری آب دارم.» و آن را از کوله پشتی در آوردم.  
اما تا خواستم بطری را به حامد بدهم، از دستم افتاد و به پایین پرت شد.  
حامد گفت: «حالا چکار کنم؟ دیگر نمی‌توانم نماز بخوانم و باید آن را قضا کنم.»  
دایی گفت: «نه عزیزم! نماز قضا برای چی؟ همین جا نمازت را بخوان.»  
حامد پرسید: «این اطراف آب پیدا می‌شود؟»  
دایی گفت: «من قبلاً اینجا آمده‌ام. این اطراف آبی پیدا نمی‌شود.»  
حامد با تعجب پرسید: «پس بدون وضو نمازم را بخوانم؟»  
دایی لبخند زد: «بله، بدون وضو! البته به جای وضو گرفتن تیمم می‌کنی.»  
حامد گفت: «تیمم دیگر چیست؟»

دایی گفت: «اگر برای وضو گرفتن آب نداشته باشیم و فرصت هم نداشته باشیم تا آب پیدا کنیم،  
یا استفاده از آب برای بدن ضرر داشته  
باشد، باید تیمم کنیم. تیمم آسان است و  
ما می‌توانیم روی سنگ، شن یا خاک پاک  
تیمم کنیم.»

من الان تیمم را برای انجام می‌دهم.  
ابتدا نیت می‌کنم که به جای وضو تیمم  
می‌کنم.»

سپس کف هر دو دستش را با هم روی  
سنگی صاف زد و بعد آنها را مثل حالتِ  
قنوتِ نماز، بالای صورت گذاشت و  
گفت:

«از جایی که موی سر می‌روید تا روی  
ابروها، دست می‌کشم.»

بعد با کف دست چپ، تمام پشت دست راست را از مچ تا نوک انگشت‌ها مسح کرد.  
بعد، با کف دست راست، تمام پشت دست چپ را از مچ تا نوک انگشت‌ها مسح کرد.  
سپس گفت: «تمام شد؛ به همین سادگی!»

حامد هم مثل دایی روی همان سنگ تیمم کرد و سپس نمازش را خواند.  
بعد از نماز گفت: «چقدر نماز خواندن روی کوه با صفاست! دفعه‌ی بعد همگی اینجا نماز بخوانیم!»  
پدرم خندید و گفت: «به شرط اینکه علی آقا بطری آب را محکم نگه دارد!»



در هر وضعیتی نماز خواندن واجب است؛ حتی اگر.... .



برایم بگو

مراحل انجام تیمم را به ترتیب شماره گذاری کنید.



بین و بگو







در چه مواردی می‌توانیم تیمم کنیم؟

کامل کنید

رض را استفاده از آب..... داشته باشد

ت و ق ..... نباشد

ب آ ..... نباشد



تیمم بر کدام یک از اینها صحیح است؟

بررسی کنید





حرف اوّل پاسخ‌ها را کنار هم قرار دهید تا به یک عبارت برسید.

بگرد و پیدا کن

۱- ترجمه‌ی «الله» به فارسی: .....

۲- در تیمّم، دست‌ها را از جایی که موی سر می‌روید، تا روی ..... می‌کشیم.

۳- شهری که تیمّم بر خاک آن، ثواب بیشتری دارد: .....

۴- در تیمّم با کف دست چپ، تمام ..... دست راست را از مچ تا نوک انگشت مسح می‌کنیم.

۵- سپس با کف دست راست، تمام پشت دست چپ را از مچ تا نوک ..... مسح می‌کنیم.

۶- قسمتی از دست که در تیمّم آن را روی خاک یا سنگ می‌زنیم .....

سپس با استفاده از عبارت به‌دست آمده، ترجمه‌ی آیه را کامل کنید.

فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ

اگر آب پیدا نکردید، پس با ..... تیمّم کنید؛

(یعنی) صورت و دست‌هایتان را مسح کنید.

سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۴۳



با معلّم خود در کلاس، تیمّم را کامل و به نوبت انجام دهید.

تمرین کنید\*



\* آموزگاران محترم به این تمرین توجّه ویژه‌ای مبذول فرمایند، تا تک‌تک دانش‌آموزان به‌تدریج در طول سال تیمّم را به خوبی یاد بگیرند.



## دیدار دوست

## درس ۸



صدای زنگ شترها را که شنید، دلش تپید!  
روزها منتظر بود تا کاروانی از مدینه به سوی خراسان حرکت کند.  
تصمیم داشت با کاروان هم سفر شود و به دیدار بهترین دوست خود در خراسان برود.  
به سرعت دفتر شعر و وسایل سفرش را برداشت و خود را به کاروان رساند.  
در مسیر کاروان، نگاهش به کوچه‌های پر از جمعیت افتاد.  
روزهایی را به خاطر آورد که در مسجدها، کلاس‌های آموزش قرآن برپا می‌شد.  
مردمی که تشنه‌ی دانش بودند، درس‌ها را یاد می‌گرفتند؛ می‌نوشتند و می‌رفتند تا آنها را به دیگران  
یاد دهند، اما با رفتن او، مسجدهای شهر خالی و خلوت شدند.  
غمگین شد و آهی کشید. نگاهی به آسمان کرد و شعری را که به تازگی سروده بود، زیر لب زمزمه  
کرد.





چند ماه بعد کاروان به خراسان رسید.  
 شوق زیارت امام، وجود دِعبِل<sup>۱</sup> را پر کرده بود.  
 آفتاب به شدت می‌تابید. بسیار خسته بود و عرق از سر و رویش می‌ریخت اما با اشتیاق فراوان  
 کوچه‌های شهر را پشت سر می‌گذاشت.  
 انگار پرنده‌ی کوچکی در گوشه‌ی قلبش بال و پر می‌زد.  
 دعبل از در وارد شد و سلام کرد.  
 امام با شوق فراوان پاسخ سلامش را داد و به احترام او از جا برخاست.  
 دعبل از خوشحالی نمی‌دانست چه بگوید؛ به سوی امام دوید و در آغوش او آرام گرفت.  
 در آن لحظه، تمام خستگی راه را فراموش کرد و به چهره‌ی زیبای امام خیره شد؛ حرف‌های زیادی  
 با امامش داشت.  
 مأمون، حاکم عباسی، امام رضا – علیه السّلام – را به اجبار از زادگاهش مدینه به خراسان آورده بود  
 تا در آنجا کارهایش را زیر نظر بگیرد و امام نتواند مردم را به راه درست هدایت کند.  
 بعد از مدّتی، دعبل با اشتیاق فراوان گفت: «برایتان هدیه‌ای آورده‌ام. اجازه می‌دهید تقدیم کنم؟»  
 امام اجازه داد.

#### و این شعر را به زبان عربی خواند:



۱- یکی از شاعران مشهوری است که در زمان امام رضا – علیه السّلام – زندگی می‌کرده و شعرهای زیادی درباره‌ی امامان سروده است.  
 آرامگاه او در استان خوزستان، شهر شوش قرار دارد.

دعبل با شور و هیجان شعر خود را به پایان رساند.  
امام رضا لبخند زد و گفت: «آیا دوست داری دو بیت به شعرت اضافه کنم؟»  
دعبل با خوشحالی گفت: «بله».



امام رضا — علیه السّلام — ادامه داد:

مرقدی<sup>۱</sup> در شهر توس<sup>۲</sup>  
تا رسد وقت ظهور  
یک مزار جاودان  
مهدی صاحب زمان

دعبل با تعجب پرسید: «مرقدی که در شهر توس است، مال کیست؟»  
امام رضا — علیه السّلام — پاسخ داد: «مرقد من است. به زودی شهر توس زیارتگاه دوستان و شیعیان من خواهد شد.»



واژه‌های مناسب را در گلبُرگ‌ها بنویسید.  
معصومه ، مشهد ، امام کاظم ، هشتم ، شاه چراغ ، امام جواد ، مدینه

کامل کنید

نام برادر:

حرم:

محلّ تولّد:

نام پدر:

امام رضا  
علیه السّلام

چندمین  
امام:

نام فرزند:

نام خواهر:

۱- مرقد: حرم و محلّ دفن

۲- توس: نام قدیم شهر مشهد



ایستگاه فکر

نقطه چین ها را به هم وصل کنید تا مسیر حرکت امام رضا – علیه السلام – از مدینه تا خراسان آشکار شود.



اگر در آن زمان در یکی از شهرهای مسیر حرکت امام رضا – علیه السلام – زندگی می کردی، چه احساسی داشتی و چه می کردی؟ وقتی برای اولین بار امام را از نزدیک می دیدی به او چه می گفتی؟ حرف هایت را در چند جمله بنویس.

.....

.....

.....





پاسخ‌ها را در جدول پیدا کنید و دور آنها خط بکشید. با حروف باقی‌مانده، جمله‌ی امام کامل می‌شود:

**بگرد و پیدا کن**

- ۱- هشتمین امام مسلمانان را به این نام می‌شناسیم.
- ۲- دشمن برای اینکه امام رئوف\* را از مردم دور کند، به اجبار او را از این شهر به خراسان آورد.
- ۳- دشمن امام رضا - علیه‌السلام - که او را به ایران آورد و به شهادت رساند.
- ۴- حرم امام رضا - علیه‌السلام - در این شهر قرار دارد.
- ۵- امام اول که همنام سه تن دیگر از امامان بزرگوار است.
- ۶- کشوری که مرقد امام هشتم در آن قرار دارد.
- ۷- رفتن به مرقد امامان و ادای احترام به ایشان.
- ۸- به مرقد و محلّ دفن امامان گفته می‌شود.
- ۹- مرقد خواهر امام رضا - علیه‌السلام - در این شهر قرار دارد.

ر	ض	ا	د	ع	ل	ی
ر	ب	ه	م	ش	ه	د
ز	ی	ا	ر	ت	ش	ت
ه	م	ا	ی	ر	ا	ن
م	د	ی	ن	ه	ن	ش
ی	ن	م	أ	م	و	ن
ح	ر	م	م	ن	ق	م

**امام رضا - علیه‌السلام - فرمود:**

«هر کس به زیارت من بیاید (و نیکوکار باشد) در ..... است.»



دعا کنیم

یا علیّ بن موسی الرضا!  
ای کسی که از بندگان خوب خدا  
هستی؛ از تو می خواهم  
برایم دعا کنی که ...

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



ایستگاه خلاقیت

پس از شنیدن داستان «نماز باران» \* آن را نقاشی کنید.



\* داستان «نماز باران» در راهنمای معلّم آمده است.





«خلیفه! خلیفه در راه است! فرار کنید!»  
فریادی از دور، توجّه همه را به خود جلب کرد ...  
مردم ترسیدند و همه‌ای در میان آنها به پا شد.  
هر کس خود را در جایی پنهان می‌کرد تا مبادا مورد خشم و مجازات خلیفه قرار گیرد.  
بچه‌ها کنار هم جمع شدند و به جایی که گرد و خاک بلند شده بود، چشم دوختند.  
مأمون به همراه گروهی از بزرگان حکومت، سوار بر اسب به آنها نزدیک می‌شد.  
یک پرنده‌ی شکاری روی شانه‌ی مأمون بود.  
بچه‌ها با دیدن آنها فهمیدند که مأمون به شکارگاهش در بیرون شهر می‌رود.  
آنها با عجله عقب‌عقب رفتند و در گوشه و کنار دیوارها پناه گرفتند.  
یکی از بچه‌ها فقط به اندازه‌ای عقب رفت که راه برای عبور مأمون و همراهانش باز باشد.  
مأمون از دیدن این منظره تعجب کرد و افسار اسبش را کشید. همراهان او هم پشت سر مأمون ایستادند.  
ابروهای مأمون درهم رفت؛ کمی روی زین اسب خم شد و رو به پسر گفت: «چرا تو مانند دوستانت فرار نکردی و از سر راه من دور نشدی؟»  
پسر شمرده شمرده گفت: «راه آن‌قدر باریک نیست که من مجبور باشم بیشتر از این کنار بروم؛ فرار هم نکردم؛ چون خطایی نکرده‌ام!»





پسر کمی مکث کرد و ادامه داد: «من فکر نمی‌کنم شما بتوانید کسی را بدون اینکه خطایی از او سر زده باشد، مجازات کنید!»

مأمون که از پاسخ‌های او شگفت‌زده شده بود، پرسید: «نام تو چیست؟»  
پاسخ داد: «محمد».

مأمون پرسید: «فرزند چه کسی هستی؟»  
پاسخ داد: «علی بن موسی الرضا».

مأمون نفس عمیقی کشید و گفت: «درست است؛ تنها او می‌تواند چنین فرزندی تربیت کند!»  
مأمون افسار اسبش را تکان داد و اسب به کندی به راه افتاد. گروه بزرگان هم آرام و بی‌صدا به دنبال او حرکت کردند.

کم‌کم بچه‌ها از گوشه و کنار پیدا شدند و به دور محمد حلقه زدند.

آنها دوست داشتند .....  
.....

به کمک دوستان خود، ادامه‌ی داستان «کودک شجاع» را در چند جمله بنویسید.



کامل کنید



از رفتار امام جواد - علیه السلام - در این داستان چه چیزهایی می‌آموزیم؟



ایستگاه فکر



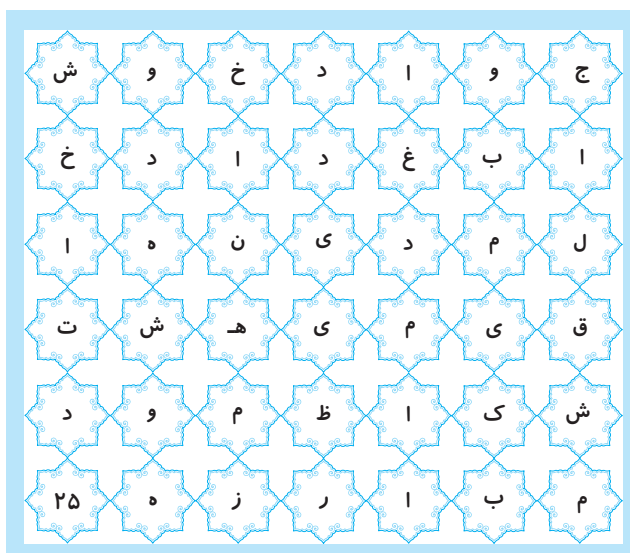
متن زیر را بخوانید.

بگرد و پیدا کن

نامش محمد است و نهمین امام ماست. یکی از لقب‌های او «جواد»، به معنای سخاوتمند و بخشنده است و لقب دیگرش «تقی» به معنای پاک.

در **مدینه** به دنیا آمد. در **هشت** سالگی به امامت مسلمانان رسید. با آنکه کودک بود، اما دانش فراوانی داشت و پاسخ هر سؤالی را می‌دانست. بزرگ‌ترین دانشمندان از آن همه علم و دانش امام شگفت‌زده شده بودند.

حاکم ستمگر عباسی، که از رابطه‌ی مردم با امام بیم داشت، امام جواد - علیه السلام - را به اجبار از مدینه به **بغداد** آورد اما امام از راهنمایی مردم و **مبارزه** با ظلم دست برنداشت. ایشان در **۲۵** سالگی به شهادت رسید و در شهر کاظمین، کنار پدر بزرگش امام موسی **کاظم** - علیه السلام - به خاک سپرده شد.



کلمه‌هایی را که در متن قرمز شده‌اند، در جدول پیدا کنید و دور آنها خط بکشید. سپس حروف باقی‌مانده را به ترتیب کنار هم قرار دهید و سخن امام را کامل کنید.

امام محمد تقی - علیه السلام - فرمود: «هم نشینی با خوبان موجب .....».



تدبّر کنیم

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ

نیکوکار کسی است که از آنچه دوست دارد به نیازمندان می‌بخشد.

سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۲

آیه‌ای که خواندید با کدام یک از لقب‌های امام نهم ارتباط دارد؟

اگر شما مانند امام نهم بخشنده باشید، چه رفتارهایی می‌کنید؟

نسبت به اعضای خانواده .....

در برخورد با همسایگان .....

با دوستان .....

نسبت به خویشاوندان .....



قصه‌ی درس را با گروه خود در کلاس به صورت نمایش

اجرا کنید.

ایستگاه خلاقیت



آیا داستان دیگری از زندگی امام جواد – علیه السلام – می‌دانید؟

گفت و گو کنید





## روشن ترین شب

## درس ۱۰



سحر بود و آسمان، ستاره باران!  
بالای کوه درکنار «غار حرا» ایستاده بود؛  
با نگاه کردن به عظمت و شکوه جهان آفرینش، با خدای یکتا راز و نیاز می کرد؛  
در تاریکی شب، در اندیشه بود و به رفتار و زندگی مردم فکر می کرد....



مردم به جای خدای یکتا بت های بی جان را می پرستیدند.  
مجسمه هایی که نه می دیدند، نه می شنیدند، نه حرف می زدند و نه می توانستند کاری  
انجام دهند!  
مردم نادان گمان می کردند که بت ها می توانند به آنها در زندگی کمک کنند.  
چه خیال های باطل و بی ارزشی!



دوستی ها کم بود و دشمنی ها بسیار؛  
ظلم و زور گویی، همه جا را پُر کرده بود.  
گروه هایی از مردم به کوچک ترین بهانه ای با هم می جنگیدند.  
یکدیگر را با نام های زشت صدا می زدند و به حقوق دیگران احترام نمی گذاشتند.  
چه عادت های بد و زشتی!



محمد در آن مکان آرام و خلوت به عبادت و تفکر مشغول بود.





ناگهان جبرئیل، فرشته‌ی وحی، نزد او آمد  
و اولین پیام خدا را برایش آورد:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

بخوان! به نام پروردگارت که انسان را آفرید

سوره‌ی علق، آیه‌ی ۱

خدای مهربان که دوست نداشت مردم در نادانی و گمراهی زندگی کنند  
و می‌دانست مردم به راهنمایی دانا و دلسوز نیاز دارند  
تا آنها را از گمراهی نجات دهد  
و «ایمان به خدای یکتا»، «مهربانی» و «احترام به یکدیگر» را به آنها هدیه بدهد،  
محمد را به پیامبری برگزید؛  
همان کسی که سال‌ها بین مردم مکه زندگی کرده بود  
و مردم جز درستکاری از او ندیده و جز سخن راست از او نشنیده بودند.  
کسی که بین آنها به «امین» مشهور بود.

\*\*\*

خدا محمد امین (ص) را به پیامبری برگزید تا با نور قرآن، دنیا را روشن کند.  
آن شب، شب بعثت بود؛  
چه شب باشکوهی!

چرا این درس، «روشن‌ترین شب» نام گرفته است؟



برایم بگو



در شب بعثت، خدا نعمتی بزرگ به مردم هدیه کرد. هدیه‌ای که ما مسلمانان هر روز در اذان و اقامه‌ی نماز به آن شهادت می‌دهیم و می‌گوییم:

**بررسی کنید**

.....



مسلمانان جهان شادی خود را از داشتن این نعمت چگونه نشان می‌دهند؟ در این باره تحقیق کنید و گزارش خود را در کلاس بخوانید.



با این کلمه‌ها، ترکیب‌های مناسب را درست کنید و ارتباط آنها را با درس بگویید.

**بگرد و پیدا کن**

.....

تلخ

فرشته‌ی

.....

دلسوز

روزگار

.....

وحی

راهنمای

.....

حرا

غار

مروارید مکه



همخوانی کنیم

شب بود و چهره‌ی شب

تاریک بود و خاموش

خورشید گشته کم کم

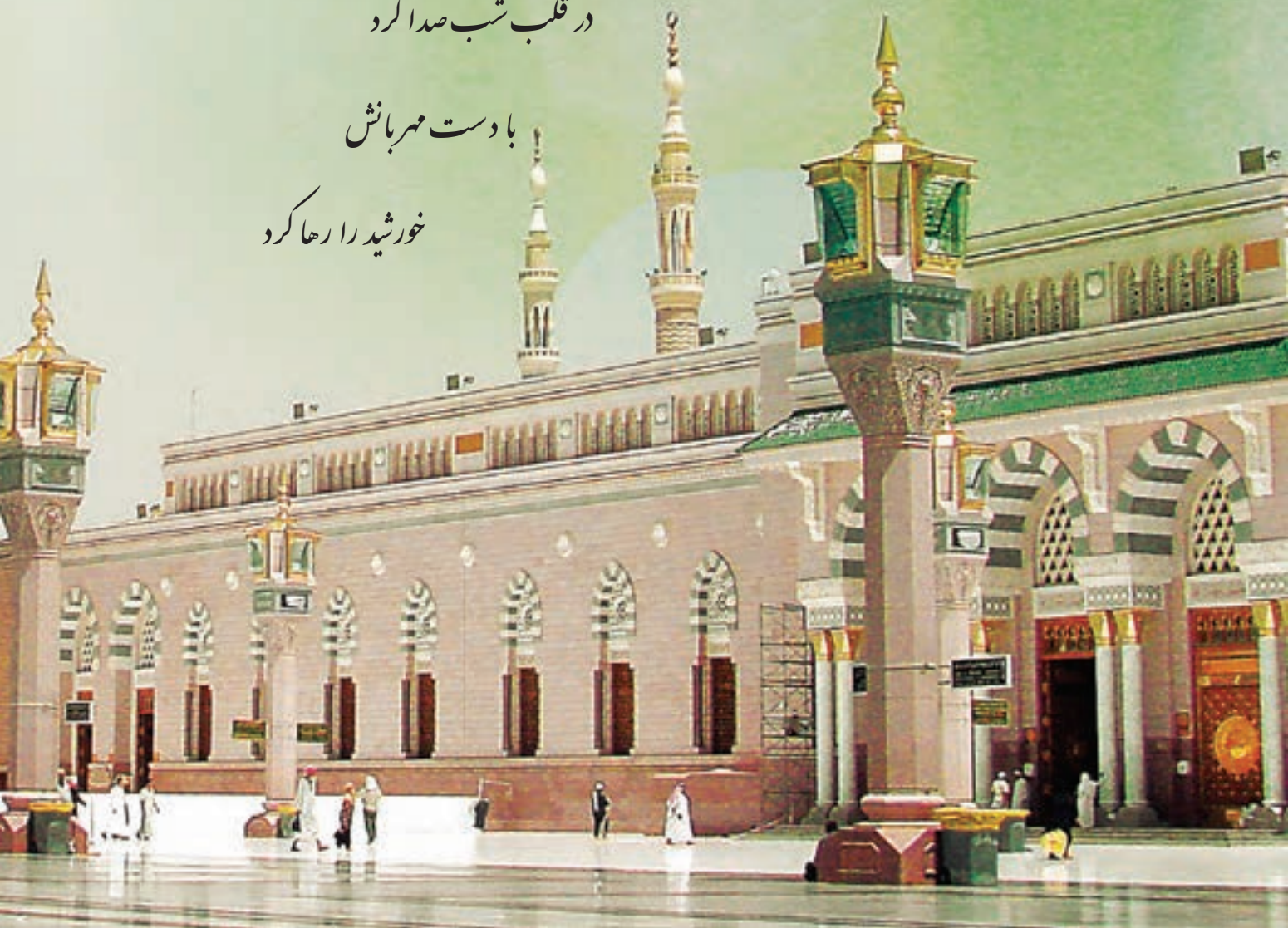
از یادها فراموش

ناگاه مردی از نور

در قلب شب صدا کرد

با دست مهربانش

خورشید را رها کرد





آن وقت ها که رویش

مغنا داشت در خاک

او بانگاه سبزش

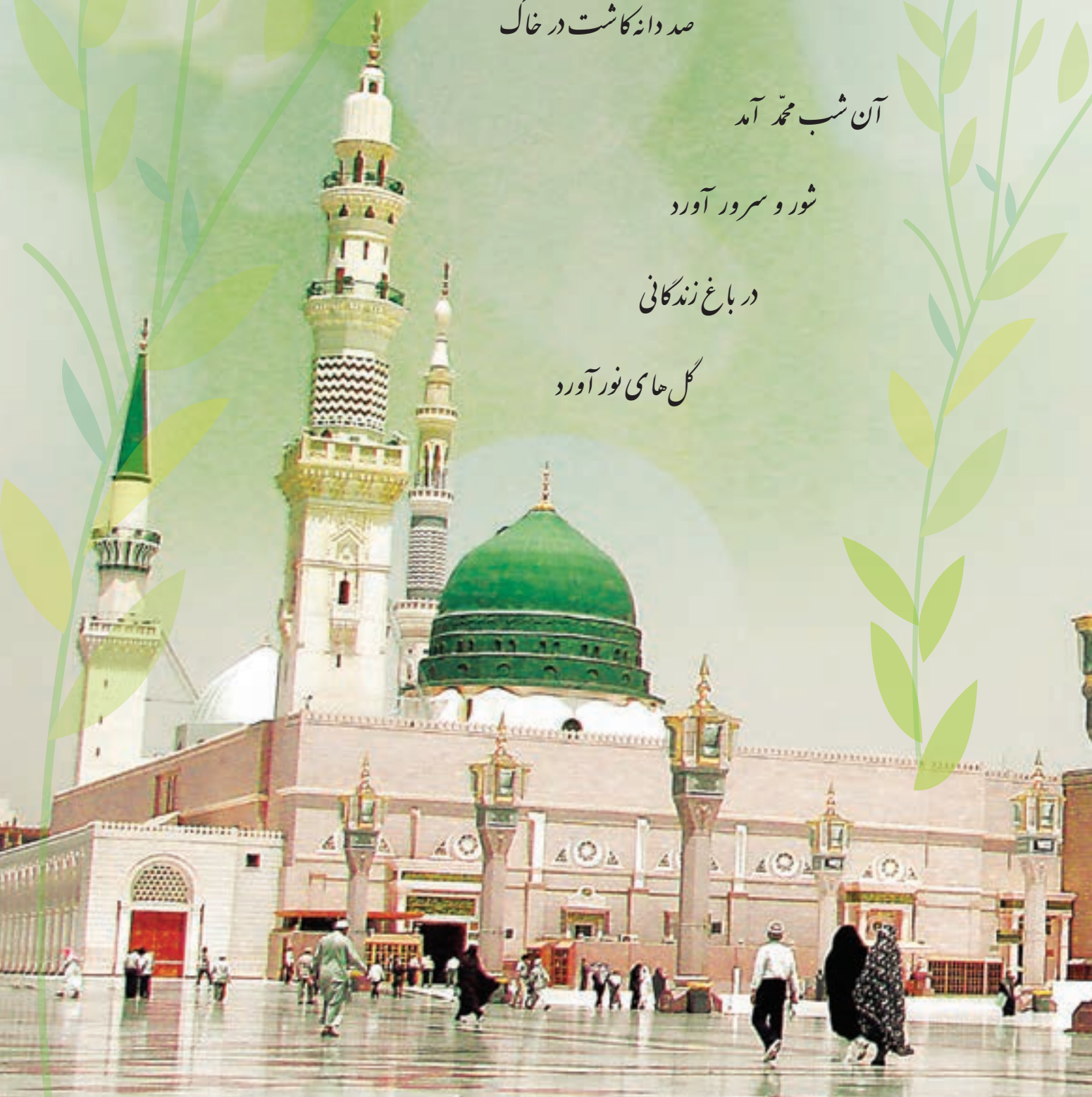
صد دانه کاشت در خاک

آن شب محمد آمد

شور و سرور آورد

در باغ زندگانی

گل های نور آورد





قرار است به کمک دوستانم، برای مبعث پیامبر جشنی برپا کنیم.

ایستگاه خلاقیت

تقویم را باز می‌کنیم و روز عید مبعث را در آن پیدا می‌کنیم. ....  
تاریخ برگزاری جشن را مشخص می‌کنیم. کارها را می‌نویسیم و وظایف هر گروه را تعیین می‌کنیم.  
شما هم می‌توانید مثل ما این روز را جشن بگیرید؛ پس دست به کار شوید و برنامه‌های جشن خود را در این جدول بنویسید.

نام جشن ما:	.....
محل برگزاری:	.....
تاریخ:	.....
مهمان‌ها:	.....
برنامه‌های جشن:	.....
وظایف گروه ما:	.....







با خانواده



## درس ۱۱ \*

از کاروان عقب مانده است؛ زیرا شترش دیگر نمی تواند قدمی بردارد.  
بارها را خود بر دوش می گیرد و پیاده به راه ادامه می دهد.  
آفتاب به شدت می تابد. بسیار تشنه و خسته است؛ عرق از سر و رویش می ریزد. به سختی نفس می کشد اما همچنان با اراده بیابان را پشت سر می گذارد.  
خود را از یاد برده است و هدفی جز رسیدن به رسول خدا و سپاه اسلام ندارد؛ سپاهی که برای مقابله با دشمنان اسلام به سرزمینی دور می رود.



در گوشه ای از آسمان، ابری می بیند.  
— «خدایا! تو را شکر می کنم. در میان این صحرای خشک و این ابر!»  
راه خود را به سوی آن کج می کند. به محلی می رسد که مقداری آب باران در آن جمع شده است؛  
آبی زلال و خنک!  
دستانش را پُر می کند؛ آب را به نزدیک لب های خشکیده اش می برد اما ناگاه به یاد چیزی می افتد.  
آب را با دقت در مشکی که به همراه دارد، می ریزد و حرکت می کند.





مَدّت هاست که پیاده می رود؛ خسته و تشنه تر از قبل است.  
ناگهان از دور چشمش به سپاه اسلام می افتد. اشکِ شوق از چشمانش سرازیر می شود؛ سریع تر  
گام برمی دارد.



سپاهیان از دور شَبَحی<sup>۱</sup> را می بینند.  
— «ای رسول خدا، کسی به سوی ما می آید».  
— «خدا کند ابوذر باشد!»  
شیخ نزدیک و نزدیک تر می شود؛  
یکی از سپاهیان فریاد می زند: «او ابوذر است. ابوذر می آید».  
پیامبر لبخند می زند.



پیامبر خدا به استقبالش می آید.  
بارها را از دوش او می گیرد.  
ابوذر از شدّت خستگی و تشنگی، بی حال بر زمین می افتد.  
— «برادران، آب بیاورید؛ ابوذر خیلی تشنه است».  
لب های خشکیده اش باز می شود و با صدایی ضعیف می گوید: «نه! لازم نیست. آب همراه دارم»  
— «آب همراه داشتی و ننوشیدی؟»  
— «بله ... در آن مشک ... آب گوارایی است ...»  
— «پس چرا از آن ننوشیدی؟»  
— «با خود گفتم شاید رسول خدا تشنه باشد؛ صبر کردم تا نخست او از آن بنوشد...»  
و از حال می رود.

سپاهیان بُهت زده<sup>۲</sup> به ابوذر نگاه می کنند.  
لبخندی پر معنا بر لبان پیامبر خدا نقش بسته است.



۱- شبح: سایه

۲- بهت زده: شگفت زده

رفتار ابوذر، نشانه‌ی چه بود؟



حدیث زیر را با دقت بخوانید.



**رسول خدا فرمود:** «سه کار است که باعث می‌شود محبت دوستانت به تو زیاد شود:  
وقتی آنها را دیدی سلام کنی؛  
وقتی وارد مجلسی می‌شوند، برایشان جا باز کنی؛  
آنها را با نام‌هایی که نیکوست و دوست دارند، صدا بزنی.»

با توجه به مفهوم حدیث بنویسید که شما برای دوستانتان چه کارهای دیگری انجام می‌دهید تا دوستی‌تان بیشتر شود.

عیادت هنگام بیماری

.....

.....

.....

.....



پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - می‌فرماید:

«مؤمن آینه‌ی مؤمن است.»

بررسی کنید

به نظر شما آینه چه ویژگی‌هایی دارد که انسان‌های خوب و مؤمن در ارتباط دوستانه با یکدیگر، باید مثل آینه باشند؟

دوست مؤمن

۱- .....  
.....

۲- پشت سر ما عیب جوئی نمی‌کند.

۳- .....  
.....

۴- عیب ما را بزرگ و کوچک نمی‌کند.

۵- .....  
.....

آینه

۱- آینه عیب ما را فقط به ما نشان می‌دهد.

۲- .....  
.....

۳- عیب ما را آرام و بی‌صدا می‌گوید و

داد نمی‌زند.

۴- .....  
.....

۵- .....  
.....





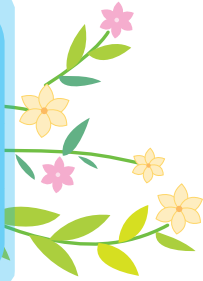
در گروه‌های دو نفره به این سؤال‌ها پاسخ دهید.

گفت‌وگو کنید

تو از دوستت چه انتظاری داری؟

.....

.....



حدس می‌زنی دوستت از تو چه انتظاراتی دارد؟

.....

.....



حالا نوشته‌ات را با نوشته‌ی دوستت عوض کن. آیا درست حدس زده‌ای؟ آیا او درست حدس زده است؟

در این باره با هم گفت‌وگو کنید.



دوستان شما چه ویژگی‌های خوبی دارند؟ چهار ویژگی خوب دوستان را بنویس.

ایستگاه فکر

.....

.....

.....

.....

آیا می‌دانی تمام این ویژگی‌هایی که برای دوستانت نوشتی، ویژگی‌های خودت هم هستند؟ شاید بگویی من که بعضی از این ویژگی‌ها را ندارم! اما دیر یا زود شما هم دارای این ویژگی‌ها خواهی شد؛ می‌دانی چرا؟

برای پاسخ دادن به این سؤال، درباره‌ی این شعر با دوستان خود گفت‌وگو کن و معنای آن را در چند جمله بنویس.

پس آنگه بگویم که تو کیستی

تو اول بگو با کیان زیستی



.....

.....

.....



تدبّر کنیم

لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا

(فرد گناهکار در روز قیامت می‌گوید) ای کاش فلانی را به عنوان دوست انتخاب نکرده بودم.

سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۲۸

این آیه را بخوانید و درباره‌ی پیام آن با دوستانتان گفت‌وگو کنید.



با خطّ خوش، یک جمله‌ی به یاد ماندنی از آموزگارت درباره‌ی دوستی

بنویس.

ایستگاه خلاقیت

.....

پیامبر اسلام – صلی الله علیه و آله – می‌فرماید: «دوست خوب نعمت است.»  
با اعضای خانواده‌ی خود گفت‌وگو کنید؛ چرا پیامبر اسلام، دوست خوب را  
نعمت معرفی کرده است؟



با خانواده

## درس ۱۲ روزی برای تمام بچه‌ها

آسمان پوشیده از ابر بود و باد شدیدی می‌وزید. شاخه‌ها از سرما می‌لرزیدند و برگ‌ها به نوبت می‌افتادند. آن روز از سردترین روزهای پاییز بود. کلاس، تازه شروع شده بود. خانم شریفی از جایش بلند شد و روبه‌روی بچه‌ها ایستاد.





۶



راستی بچه‌ها! دیشب شما راحت خوابیدید؟



بله...!



کودکان بسیاری، خانه ندارند و شب‌ها زیر پل‌ها، کنار خیابان‌ها و در پارک‌ها می‌خوابند.



۷

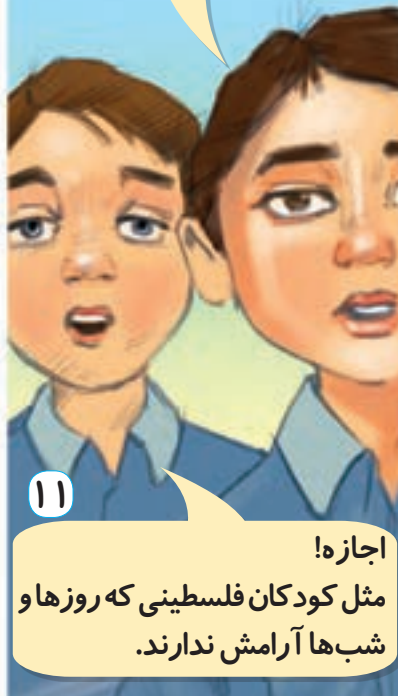
۸

عزیزانم! دیشب نگران نبودید؟ خطری شمارا تهدید نمی‌کرد؟



۹

بچه‌ها با کنجکاوی پرسیدند: چه خطری؟



۱۱

اجازه! مثل کودکان فلسطینی که روزها و شب‌ها آرامش ندارند.

۱۰

بچه‌های زیادی دیشب از شدت صدای گلوله و انفجار و هواپیمای جنگی خواب نداشتند و تا صبح بیدار ماندند و از ترس لرزیدند!





۱۲

بچه‌ها! دوست دارید روزی بیاید که همه‌ی کودکان دنیا بدون گرسنگی و نگرانی و با آرامش بخوابند؟



بچه‌ها با خوشحالی سرهایشان را تکان دادند.

– ای کاش چنین روزی بیاید!

۱۳



خانم شریفی به ابرهای پشت پنجره چشم دوخت و گفت: «بچه‌ها! روزی که امام مهربان ما ظهور کند، دوران ستمگران به پایان می‌رسد و همه‌ی بچه‌های دنیا در آن روز زیبا، شاد و خندان هستند. ما برای آمدن مهدی موعود<sup>۱</sup>، که خدا و پیامبرش مژده‌ی آمدن او را به ما داده‌اند، دعا می‌کنیم و هرگاه نام آن حضرت را به زبان می‌آوریم، می‌گوییم: عَجَلِ اللهُ فَرَجَه، یعنی خدا ظهورش را نزدیک گرداند؛ زیرا آن حضرت با خود هدیه‌هایی می‌آورد که دنیا پر از لبخند و شادی می‌شود.»

۱- موعود: وعده داده شده

حضرت مهدی - عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ - با خود چه هدیه‌هایی می‌آورد؟



هریک از این هدیه‌ها، چطور باعث خوشحالی همه‌ی مردم جهان می‌شود؟



بررسی کنید

مردم با یکدیگر.....

دنیا.....

بدی‌ها.....

وقتی امام زمان - عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ -

ظهور کند....

خداوند در قرآن به انسان‌ها وعده داده است:



جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

حق می‌آید و باطل نابود می‌شود؛ بدون تردید، باطل نابودشدنی است.

سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۱

به نظر شما میان درس و مفهوم این آیه چه ارتباطی وجود دارد؟

برای زیباتر شدن جهان چه آرزوهایی دارید؟ آنها را در چند سطر بنویسید.



.....

.....

.....

برای رسیدن به این آرزوها چه دعایی می‌کنید؟

.....

.....

.....





## همخوانی کنیم

منتظرم که گل دهد  
درختِ آرزوی من  
قشنگ و تازه تر شود  
تمام رنگ و بوی من

\*\*\*

منتظرم تا برسی  
مرا ز غم رها کنی  
زمین خسته را پُر از  
محبت و صفا کنی

\*\*\*

منتظرم که پَر کشد  
کلاغِ ظلم و دشمنی  
تمام زندگی شود  
پُر از امید و روشنی

\*\*\*

منتظریم و می‌رسی  
به شهرِ ما، به دادِ ما  
ای که همیشه می‌تپد  
قلبِ شما به یادِ ما

\*\*\*

مهدی وحیدی صدر







خاله نرگس

درس ۱۳



روز جمعه بود.

پدر دفتر یادداشتش را آرام نگاه می کرد.

اسم تمام خویشاوندان در آن بود؛ خویشاوندان پدرم و خویشاوندان مادرم.

پدر گفت: «این هفته نوبت دیدار با خاله نرگس است».

من و نجمه و هُدی کوچولو خیلی خوشحال شدیم. خیلی خاله نرگس را دوست داریم.

خاله نرگس، خاله‌ی پدرم است. او پیرزن بسیار مهربانی است و تنها زندگی می کند.

زنگ خانه‌اش را زدیم. چند لحظه منتظر ماندیم؛ صدایی نیامد.

دوباره زنگ زدیم و صبر کردیم اما خبری نشد.

حدس زدیم زنگ در خراب است. در زدیم؛ باز خبری نشد.

پدر کمی محکم تر به در کوبید!

— «آدم!» ...

صدای خاله نرگس از دور به گوش رسید. خدا را شکر، صدای در را شنید.

وقتی در را باز کرد، انگار دنیا را به او داده بودند.

صورتش مثل گل شکفت و با خوشحالی گفت: «خوش آمدید! صفا آوردید!»

بعد هم یکی یکی ما را نوازش کرد و بوسید و با همه احوال پرسی کرد.

داخل شدیم. خانه‌اش خیلی تمیز و مرتب بود.

دور هم نشستیم و تعریف‌ها شروع شد.

خاله نرگس گفت: «دلم خیلی برایتان تنگ شده بود. ببخشید پشت در ماندید. مدّتی است شنوایی

من کم شده و زنگ در هم خراب است. دوست داشتم شما را ببینم اما هوا سرد است و من هم

نمی توانم زیاد از خانه بیرون بیایم؛ خیلی خوشحال شدم که آمدید!»

آن روز خیلی به ما خوش گذشت و چیزهای زیادی یاد گرفتیم!

خاله نرگس خاطره‌های قشنگی از فرزند شهیدش تعریف کرد و از زندگی مردم در زمان قدیم و

از دوران کودکی‌اش برایمان گفت.

پدر زنگ خانه‌ی خاله نرگس را تعمیر کرد. مادرم هم با خاله قرار گذاشت که او را پیش یک

پزشک ببرد.

وقتی به خانه برگشتیم، به مادرم گفتیم: «چقدر خوب شد که به خانه‌ی خاله نرگس رفتیم. هم پای

صحبت یک انسان با تجربه و مهربان نشستیم و هم به او کمک کردیم.»

با توجه به داستان «خاله نرگس»، درباره‌ی موضوع‌های زیر با دوستانتان گفت‌وگو کنید.



گفت‌وگو کنید

- بهترین روز برای دیدار با خویشاوندان
- یک پیشنهاد برای اینکه بتوانیم به دیدار همه‌ی آشنایان برویم.
- کارهای پسندیده‌ای که در دیدار با خویشاوندان می‌توانیم انجام دهیم.



کامل کنید

پیشوایان دین ما به دیدار خویشاوندان (صله‌ی رحم) بسیار سفارش کرده‌اند. در اینجا برخی از سخنان آنها را با هم می‌خوانیم. کلمات جا افتاده را از گلدان‌ها پیدا کنید و در جای خالی بنویسید.  
\* خداوند کسانی را که به دیدن خویشاوندان خود می‌روند و از حال آنها جویا می‌شوند، دوست دارد و اخلاق آنها را ..... می‌کند.

\* وقتی به دیدار خویشاوندان می‌رویم، دل‌های ما به هم نزدیک و قهرها به ..... تبدیل می‌شود. صله‌ی رحم، انسان را شاداب می‌کند و به او ..... می‌دهد.

\* رفت و آمد با خویشاوندان موجب زیاد شدن ..... و ..... جسم می‌شود.







پیامبر اکرم - صَلَّی اللہ علیہ و آلہ - می فرماید:

«یکی از بهترین کارها، دیدار خویشاوندان است. هر کس به دیدار خویشاوندان

**بررسی کنید** برود، خدا به او پاداش زیادی می دهد.»

به نظر شما دیدار با خویشاوندان چه فایده هایی دارد؟



فکر کن بزرگ فامیل هستی و قرار است چند قانون برای دیدار خویشاوندان وضع

کنی تا همه بیشتر به هم سر بزنند؛ چه قانون هایی برای این کار می نویسی؟

**ایستگاه فکر**

۱ - همه باید هر هفته به دیدار پدر بزرگ و مادر بزرگ برویم.

۲ - .....

۳ - .....

۴ - .....

به نظر شما وقتی به دیدار خویشاوندان می رویم، باید چه آدابی را رعایت کنیم؟

۱ - سلام کردن به بزرگ ترها

۲ - .....

۳ - .....

۴ - .....



خدایا! کمک کن تا به خویشاوندانم نیکی کنم و به آنها احترام بگذارم.

خدایا! یاری ام کن تا با آنها مهربان باشم و اذیتشان نکنم.

**دعا کنیم**

خدایا! .....

.....

# درس ۱۴ | اولین بانوی مسلمان

بچه‌ها سلام!

من کوه نور هستم؛ معروف‌ترین کوه در سرزمین عربستان.  
کنار مکه ایستاده‌ام. اسم «غار حرا» را حتماً شنیده اید. این غار درون من است.  
من از گذشته‌های دور ماجراهای زیادی را از نزدیک دیده‌ام و خاطره‌های بسیاری  
در سینه دارم. یکی از شیرین‌ترین خاطراتم درباره‌ی بانوی بزرگ مکه است.  
او یکی از ثروتمندترین زنان مکه بود؛ خدا را بسیار دوست داشت و برخلاف  
بیشتر مردم مکه که بت پرست بودند، خدای یکتا را می‌پرستید.  
با اینکه ثروتمندان مکه خواستگار او بودند، او با پیامبر اسلام ازدواج کرد.



دشمنان خدا از این کارش خیلی ناراحت شدند و او را ترک کردند. خیلی‌ها حتّی به او سلام نمی‌کردند، امّا او همیشه خوشحال بود و خدا را شکر می‌کرد.

این بانوی بزرگ در برابر تمام سختی‌ها صبر کرد و هرگز حاضر نشد از یاری پیامبر خدا دست بردارد. پیامبر بارها از دامنه‌ی من بالا می‌آمد و در غار حرا، خدا را عبادت می‌کرد.

این بانوی مهربان هم گاهی با او همراه بود و گاهی با کوله بار آب و غذا از مکه به طرف من می‌آمد. با عشق به پیامبر، خود را از دامنه‌های من بالا می‌کشید و به نزد او می‌رفت.

شیب من تند است و صخره‌هایم تیز و قائم بلند. بالا آمدن از من بسیار سخت است امّا او بارها بدون خستگی از این راه پر پیچ و خم عبور کرد.

هنگامی که پیامبر خدا در کنار کعبه نماز می‌خواند، حضرت علی و او نیز پشت سرش می‌ایستادند. او اوّلین بانوی مسلمان است.

روزی شنیدم خدا به پیامبرش مژده داد که هدیه‌ای بسیار گران‌بها به او خواهد داد و مدّتی بعد خداوند، فاطمه را به او و همسرش بخشید.

دشمنان اسلام، پیامبر و یارانش را سه سال در محاصره نگه داشتند و آنها را از آب و غذا محروم کردند.

این بانوی فداکار و دختر دوساله‌اش فاطمه نیز در این مدّت، آنجا بودند و مثل همه در رنج و سختی زندگی می‌کردند.

او با اینکه سال‌ها در ناز و نعمت زندگی کرده بود، رنج‌ها و گرسنگی‌ها را تحمّل کرد و همه‌ی ثروتش را برای کمک به پیامبر و یارانش خرج کرد.

پیامبر خدا هم خیلی او را دوست داشت.

چهره‌ی خدیجه، این بانوی مهربان و فداکار را هرگز از یاد نخواهم برد.



خداوند چه نعمت‌هایی به حضرت خدیجه بخشیده بود؟  
به نظر شما بهترین این نعمت‌ها کدام بود؟



برایم بگو

پاسخ‌ها را در خانه‌ها بنویسید. سپس حروف را به ترتیب اعداد بخوانید تا سخن پیامبر کامل شود.



کامل کنید

- ۱- حضرت خدیجه، اولین ..... مسلمان است. (۶-۱۴) ←
  - ۲- برخلاف بیشتر مردم مکه، که بت پرست بودند، حضرت خدیجه ..... یکتا را می‌پرستید.  
(۷-۸-۵-۱۶)
  - ۳- حضرت خدیجه با ..... و استقامت در کنار پیامبر همه‌ی سختی‌ها را تحمل کرد. (۵-۱۷-۴)
  - ۴- حضرت خدیجه، نسبت به پیامبر بسیار ..... و فداکار بود و هرگز از یاری پیامبر دست برنداشت. (۱۸-۱۱-۱۲-۱-۱۳-۱۹)
- پیامبر اسلام می‌فرماید: «به خدا قسم، پروردگار .....  
نکرد. وقتی همه به من کفر می‌ورزیدند، او به من ایمان آورد و با ثروت خود به کمکم شتافت.»







حضرت خدیجه – سلام الله علیها – چه ویژگی‌هایی داشت که پیامبر او را آن قدر دوست داشت؟

ایستگاه فکر

حمایت ..... وقتی که پیامبر و یارانش در رنج و سختی زندگی می‌کردند.

مادر شایسته‌ی .....  
.....

بهترین ..... وقتی که یاران پیامبر اندک بودند.

.....  
.....



در این جدول، کلمه‌هایی قرار داده شده است. از بین آنها چهار کلمه را انتخاب کنید و بگویید ارتباط آن با داستان «اولین بانوی مسلمان» چیست.

بگرد و پیدا کن

ن	و	ر	و	ن	ح	پ	م
ف	ا	ا	ی	ر	ک	ی	ک
د	م	س	ا	ا	ع	ا	ه
ا	س	ل	ب	ی	ب	م	ت
ک	ف	ا	ط	م	ه	ب	د
ا	م	م	ا	ا	ژ	ر	ا
ر	ز	ا	م	ن	ل	ن	ب
ی	ن	ا	ت	س	ب	ر	ع

.....

.....

.....

.....



## یک ماجرای زیبا

## درس ۱۵



چند روزی بود که کمردرد، حسابی آزارش می داد.  
توانایی اش کم شده بود و به سختی کار می کرد. همسرش، خاله کوکب، پا به پای او زحمت می کشید، اما باز نمی توانستند حیاط مدرسه و راهروها و کلاس ها را خوب نظافت کنند.  
مدیر مدرسه از دستش راضی نبود و چند بار به او تذکر داده بود.  
خیلی نگران بود.



— «خدایا اگر شخص دیگری را به جای من بیاورند... اگر این خانه‌ی کوچک را از من بگیرند، با دست خالی کجا بروم؟»

نمی‌دانست چه باید کند. بنده‌ی خدا خانمش هم خیلی غصه می‌خورد. روزها به سختی می‌گذشت تا اینکه یک روز صبح، همین که خاله کوکب به طرف حیاط رفت، دید همه جا خیلی خوب جارو شده است.

خیلی تعجب کرد! به طرف کلاس‌ها رفت؛ آنها هم تمیز و جارو شده بودند! — «خدایا! چه کسی مدرسه را جارو کرده؟»

نگران شد!

— «شاید همسرم مخفیانه این کار را کرده است!»

وقتی ماجرا را به همسرش گفت، او هم بسیار شگفت‌زده شد و گفت: «نه کار من نیست.» بابا مراد و خاله کوکب تا شب؛ مدرسه را زیر نظر گرفتند تا بدانند کار چه کسی بوده است اما متوجه نشدند.

صبح روز بعد دوباره دیدند که مدرسه خیلی تمیز و پاکیزه است! باز تا آخر شب نفهمیدند کار کیست! مدرسه بسیار تمیز و مرتب بود و آقای مدیر هم بسیار خوشحال و راضی! سرایدار و همسرش تصمیم گرفتند هرطور شده بفهمند کار چه کسی بوده است. آن شب تا صبح بیدار ماندند.

نزدیک طلوع آفتاب، ناگهان دیدند پسر بچه‌ای آرام از دیوار مدرسه پایین پرید. جارو را برداشت و شروع کرد به جارو زدن.

قیافه‌اش آشنا بود. به سرعت به سوی او رفتند.

پسر بچه خجالت کشید و سرش را پایین انداخت و سلام کرد.

اشک در چشم‌هایشان جمع شده بود.

— «پسر جان اسمت چیست؟»

— «عبّاس بابایی<sup>۱</sup>»

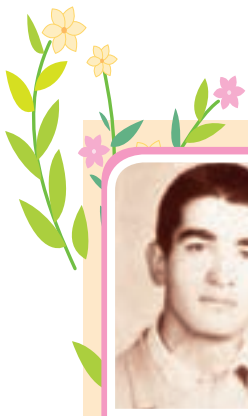
نمی‌دانستند چگونه از او تشکر کنند.

— «پسر جان! تو باید درس بخوانی! این کارها وظیفه‌ی ماست.»

— «من که به شما کمک می‌کنم، خدا هم در درس‌هایم به من کمک می‌کند.»







برایم بگو

از کار خلبان قهرمان، شهید عباس بابایی چه آموختید؟ .....

• .....



بررسی کنید

آیا برای کمک به دیگران همیشه باید منتظر باشیم تا آنها از ما کمک بخواهند؟



هفته‌ی گذشته دوستم نتوانست به مدرسه بیاید.

• ..... من امروز

دوستم پایش شکسته است و با عصا به مدرسه

• ..... می‌آید. من



دوستم امروز لقمه‌اش را در خانه جا گذاشته است.

• ..... من

با توجه به داستان، درباره‌ی معنای این سخن امام علی – علیه السلام –  
با دوستان خود گفت و گو کنید.



گفت و گو کنید

«برترین نیکی، کمک به دیگران است.»



این قصه را بخوانید؛ سپس عبارت پایان آن را کامل کنید.

به کار بندیم



نرم نرمک باران می بارید.  
کیفم روی دوشم بود و به سوی مدرسه می رفتم.  
دست هایم یخ کرده بودند.  
باران، کم کم شدید شد و من بدون چتر تند تند  
از کوچه ها می گذشتم.  
قطره های باران به صورتم می خورد و بیشتر  
سردم می شد.  
ناگهان احساس کردم حتی یک قطره باران هم  
به صورتم نمی خورد. فکر کردم باران قطع شده  
اما وقتی دقت کردم، دیدم خانمی چتر خود را  
بالای سرم گرفته است.  
صورت مهربانی داشت. به او سلام کردم و او  
هم با لبخند جوابم را داد.  
خانم مهربان تا در مدرسه همراه من آمد و بعد  
با من خداحافظی کرد و برگشت.  
با اینکه مسیرش با من یکی نبود اما برای کمک  
کردن به من تا جلوی در مدرسه آمده بود. چه  
خانم مهربانی!

وقتی مهربانی آن خانم را دیدم، با خودم تصمیم گرفتم





ایستگاه فکر

داستان زیر را بخوانید و جمله‌ی آخر آن را کامل کنید.

زمستان آن سال هوا خیلی سرد بود.  
همه‌ی بچه‌ها با لباس‌های گرم و پشمی به مدرسه می‌آمدند.  
پدر علی برای او یک بارانی گرم خریده بود تا در هوای سرد زمستان بپوشد.  
یک روز مادر علی متوجه شد که علی بارانی‌اش را نمی‌پوشد و با همان لباس‌های همیشگی به مدرسه می‌رود! وقتی علی از مدرسه برگشت، از او پرسید: «علی جان! چرا بارانی‌ات را نمی‌پوشی؟»  
علی سرش را پایین انداخت و گفت: «من هر روز با هم‌کلاسی‌ام به مدرسه می‌روم. او بارانی ندارد و سردش می‌شود؛ من هم نمی‌پوشم تا مانند او باشم و او ناراحت نشود.»



مادر لبخندی زد و فردای آن روز یک بارانی گرم دیگر خرید و به بهانه‌ای آن را به دوست علی هدیه کرد.

از آن پس علی\* بارانی‌اش را می‌پوشید و خوشحال و خندان با دوستش به مدرسه می‌رفت.



برایم بگو

آدم‌های موفق و بزرگ مانند شهید علی صیّاد شیرازی، در کودکی

هم



تدبّر کنیم

أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ

به دیگران نیکی کن؛ آن چنان که خدا به تو نیکی کرده است.

سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۷

میان این آیه و داستان‌هایی که خواندید، چه ارتباطی وجود دارد؟

\* خاطره‌ای از کودکی شهید امیر سپهبد علی صیّاد شیرازی





باز هم برنده شد!  
تک تک بچه‌ها را پشت سر گذاشت و به خط پایان رسید.  
هیجان زده فریاد کشید: «هیچ کس نمی‌تواند از اسب طلایی من جلو بزند!»  
احسان مهارت خوبی در دوچرخه سواری دارد. دوچرخه‌اش هم خیلی خوب است؛ تند و تیز،  
سبک، روان و بسیار زیبا، بدنه‌ی طلایی‌اش زیر نور می‌درخشد!  
نام قشنگی هم برایش گذاشته است: اسب طلایی!  
خیلی دوست دارم سوار دوچرخه‌اش بشوم.



## عصر چهارشنبه ...

احسان با دوچرخه‌اش به درِ خانه‌ی ما آمد؛ لبخند زد.  
— «سلام حمید. اسب من دو روز در خدمت شما!»  
هیجان زده شدم.

— «برای چی؟»

— «دو روز به مسافرت می‌رویم. گفتم  
شاید دوست داشته باشی اسبم در  
این مدت پیش تو باشد. یال و  
بدنش را حسابی شسته‌ام.  
هر جا دوست داری با  
آن برو.»

خدا حافظی کرد و  
رفت.

چند قدم که دور شد،  
سرش را برگرداند  
و لبخندزنان گفت:



«به آب و علف نیاز ندارد! فقط مراقب باش زخمی نشود. عصر جمعه اسبم را بیاور.»  
با شور و شوق بسیار سوار شدم.

عجب دوچرخه‌ای!

چند بار تا ته کوچه رفتم و برگشتم. در همین موقع مادرم وارد کوچه شد.

— «سلام! احسان دوچرخه‌اش را دو روز به من داده است.»

هیجان زده چرخ جلوییش را بلند کردم و محکم به زمین کوبیدم.

مادرم با ناراحتی گفت: «عزیزم! این امانت مردم است. باید از آن درست استفاده کنی. اگر دوچرخه‌اش را خراب کنی، خسارتش را باید بدهی.»



### صبح پنجشنبه ...

— «جعفر! جعفر! زود بیا دم در!»

جعفر به همراه برادرش رضا دم در آمد.

تا نگاهش به دوچرخه افتاد، چشم‌هایش از خوشحالی برقی زد.

— «اسب طلایی احسان! زیر پای تو چه می‌کند؟»

— «تا دو روز دست من است. بیا تو هم سوار شو چند

دور بزن.»

رضا پرسید: «از صاحب دوچرخه اجازه گرفته‌ای که

آن را به دیگران هم بدهی؟»

با تعجب گفتم: «اجازه برای چی؟ دو روز اختیار این

اسب با من است!»

رضا لبخندی زد.

— «شما که صاحبش نیستی. اگر احسان اجازه ندهد،

نمی‌توانی آن را به شخص دیگری بدهی.»



### عصر جمعه ...

سوار اسب طلایی شده بودم و دور حیاط می‌چرخیدم.

مادرم پنجره را باز کرد:

— «حمید جان، زودتر دوچرخه‌ی احسان را برایش

ببر.»



— «بعد از شام می برم!»  
 مادرم با تعجب نگاهم کرد.  
 — «مگر خودش نگفته بود عصر جمعه دوچرخه را بیاور. عصر جمعه الان است نه بعد از شام.»  
 از حرکت ایستادم. دوست داشتم تا شب با آن بازی کنم.  
 با خودم فکر کردم .....

حمید به چه چیزی فکر می کرد و چه تصمیمی گرفت؟



برایم بگو



تدبر کنیم

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا

خدا فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش بازگردانید.

سوره ی نساء، آیه ی ۵۸

با توجه به داستان درس، به نظر شما چگونه می توانیم به این آیه عمل کنیم؟

- فکر می کنید، کدام یک از این بچه ها، امانت دار خوبی بوده است؟
- وحید پاک کنی را که در مدرسه از دوستش به امانت گرفته بود به خواهر کوچکش داد تا از آن استفاده کند.
  - ستاره در کتابی که از دوستش به امانت گرفته بود، برای یادگاری چند گل کشید و جمله ای زیبا نوشت.



- سینا و سعید اسمشان را روی نیمکت مدرسه نوشته‌اند تا یادگاری بماند.
- مریم ظرف نذری همسایه را فوراً شست و در گوشه‌ای از آشپزخانه گذاشت تا در اولین فرصت، آن را به همسایه بازگرداند.
- لیلا می‌خواست کتابی را که برای یک هفته از کتابخانه امانت گرفته بود، بازگرداند اما آن قدر سرگرم کارهای دیگر شد که این کار را فراموش کرد.



اگر به امانت دیگران ضرر برسانیم، باید چه کار کنیم؟

**ایستگاه فکر**



خانم معلّم ما دانش آموزان کلاس را به گروه‌های پنج نفره تقسیم کرده است و میان گروه‌ها بازی پیام‌رسانی را اجرا می‌کند. او به سمت من می‌آید؛ خم می‌شود و جمله‌ای را آهسته در گوشم می‌گوید. سپس می‌ایستد و می‌گوید: «این جمله را در گوش نفر بعدی بگو. می‌خواهم ببینم این جمله تا نفر آخر گروه چه می‌شود!»

**بررسی کنید**



بین ضرب‌المثل یک کلاغ و چهل کلاغ با موضوع «امانت‌داری» چه ارتباطی وجود دارد؟

**گفت‌وگو کنید**



خدایا!

ای که در قرآن به ما فرمان داده‌ای تا امانت را به صاحبش باز گردانیم؛  
کمکم کن تا امانت‌دار خوبی باشم و کتاب دوستم را همان طور که قرض گرفته‌ام، به او باز گردانم.  
کمکم کن تا ...

**دعا کنیم**

## درس ۱۷ آقای بهاری، خانم بهاری

پدرم آلبومش را باز کرده بود و با هم عکس‌ها را تماشا می‌کردیم. هر کدام را نمی‌شناختم، پدرم معرفی می‌کرد. یکی از آنها جوانی بود که با مهربانی دست خود را روی شانه‌ی کودکی گذاشته بود و هر دو لبخند بر لب، کنار رودخانه ایستاده بودند. پدرم خم شد؛ صورت آن مرد جوان را بوسید و گفت: «این آقا، اولین معلّم من است و این عکس روز اردوی ماست. وقتی می‌خواستیم از اردو برگردیم، من گفتم آقا اجازه! دوست دارم با شما عکس بگیرم. او هم با مهربانی دستش را روی شانه‌ی من گذاشت و با هم عکس گرفتیم. یادش به خیر! چه روز خوبی بود.» پرسیدم: «اسم او چیست؟» پدرم گفت: «آقای بهاری. خیلی او را دوست دارم. او خیلی چیزها به من آموخت: قرآن، حروف الفبا، جمله‌سازی، ریاضی، شعر و یک دنیا حرف شنیدنی و زیبا.» به پدرم گفتم: «چه جالب! اسم خانم معلّم ما هم خانم بهاری است.» پدرم غرق تماشای عکس آقای بهاری بود. پرسیدم: «آقای بهاری الان کجاست؟» پدرم گفت: «در خیابان لاله در یک خانه‌ی بزرگ و قدیمی زندگی می‌کند. چند سال او را ندیده بودم اما خوشبختانه پارسال او را در یک کتاب‌فروشی دیدم. انگار دنیا را به من داده بودند؛ خیلی خوشحال شدم و نشانی‌اش را گرفتم. اتفاقاً پس فردا که روز معلّم است، می‌خواهم به دیدن او بروم. معلّم خیلی عزیزاست. پیامبر خدا می‌فرمایند: به کسی که از او دانش می‌آموزید، احترام بگذارید.» من گفتم: «من هم می‌آیم؛ خیلی دوست دارم او را ببینم.» روز معلّم بود. من و پدرم با یک دسته گل به دیدار آقای بهاری رفتیم. خانمی در را باز کرد و گفت: «بفرمایید!» وای چه جالب! خانم بهاری بود!

— «سلام خانم!»

خانم بهاری تا مرا دید، صورتش مثل گل شکفت.

— «سلام عزیزم! شما کجا؛ اینجا کجا؟ خانه‌ی ما را چطور پیدا کردی؟ بفرمایید!»

شگفت زده شده بودم!

داخل رفتیم. آقای بهاری با عصا در حیاط ایستاده بود. پدرم با مهربانی به سوی او رفت و او را

به گرمی در آغوش گرفت.



او هم پدرم را با مهربانی بوسید و احوال‌پرسی کرد. بعد دست روی شانه‌ی پدرم گذاشت و به خانم بهاری گفت:

«این آقا که به دیدار من آمده، دانش‌آموز من است.»

خانم بهاری هم دست روی شانه‌ی من گذاشت و گفت: «این دختر ناز هم دانش‌آموز من است.»

آقای بهاری لبخند زد: «چه خوب! خانه‌ی ما امروز مدرسه شده است.»

مدرسه‌ای صمیمی با دو معلّم و دو شاگرد!»





بهترین راه تشکر از معلّم چیست؟



برایم بگو

جاهای خالی را با کلمات مناسب پر کنید.



کامل کنید

پاسخ

سکوت

محبت

قوی

بلند

احترام

بزرگ

امام سجّاد – علیه السّلام – :  
«حقّ معلّم بر تو این است که او را .....  
بشماری و به او ..... بگذاری.»

امام علی بن الحسین – علیه السّلام – :  
«حقّ معلّم بر تو (شاگرد) این است که  
زمانی که یکی از شاگردان از او سؤال  
می‌کند، تو ..... ندهی.»

امام زین العابدین – علیه السّلام – :  
«شاگرد نباید صدایش را در برابر معلّم  
..... کند.»

امام چهارم – علیه السّلام – :  
«وقتی معلّم صحبت می‌کند، ..... کنید  
و خوب به حرف‌هایش گوش کنید.»

شما به کدام یک از این وظایف عمل می‌کنید؟



و يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

(خدا پیامبری از خودشان برانگیخت) تا آنها را تربیت کند  
و به آنها قرآن و دانش بیاموزد.

سوره آل عمران، آیه ۱۶۴

این سخن از امام خمینی (ره) را بخوانید.

معلّمی، شغل انبیاست.

معلّم‌ها چه کاری انجام می‌دهند؟  
کار پیامبران چیست؟  
چه شباهتی میان کار آنها وجود دارد؟

با خطّ خوش نام معلّمان عزیزت در سال‌های گذشته و امسال را بنویس؛ با  
جمله‌ای محبّت آمیز از آنها تشکر کن و بهترین خاطره‌ای را که از آنها داری،  
برای دوستانت تعریف کن.



ایستگاه خلاقیت

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



همخوانی کنیم

مثل مادر

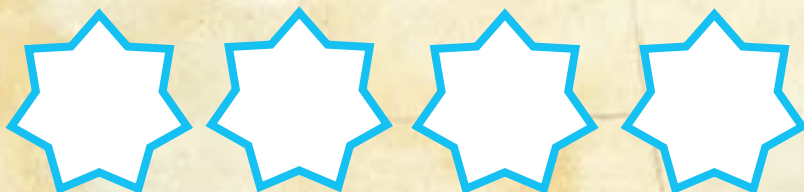
سلام ای بامن و گل هاصیمی  
دو دستم را گرفتی مثل مادر  
مرا بردی به باغ سبز ایمان  
من از دست تو نوشیدم و فارا  
کلید گنج دین در دست داری  
معلم از تو هستم سبز و پر بار

سلام ای یار و غم خوار قدیمی  
مرا پرواز دادی چون کبوتر  
به سوی آیه های نور و قرآن  
من از چشمان تو دیدم خدا را  
تو راه انبیا را می سازی  
مرا در سایه ی لطفت نگه دار



به کمک اعضای خانواده، نام چند معلم شهید یا  
فداکار را در ستاره های زیر بنویسید.

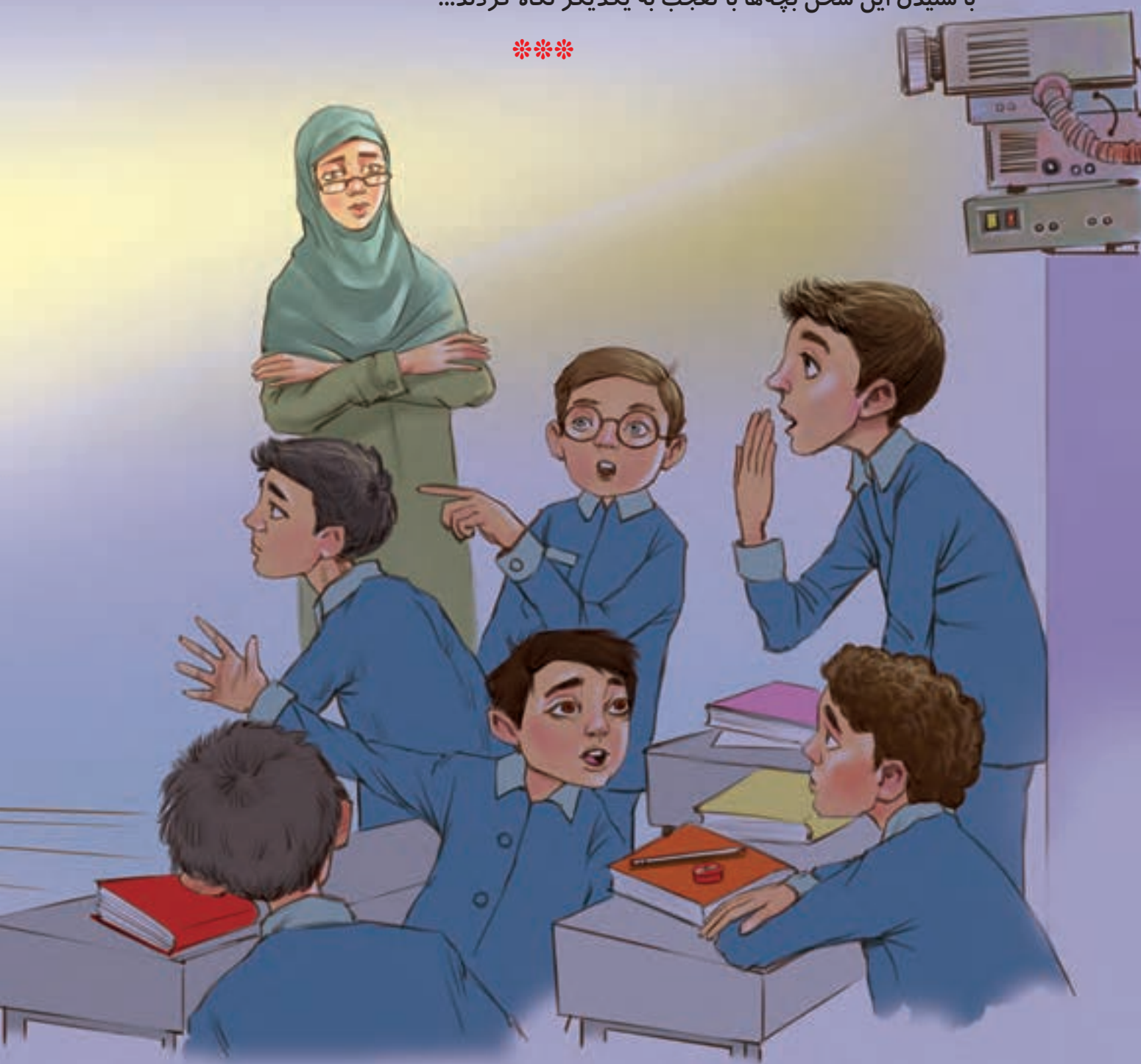
با خانواده





## درس ۱۸ | چشمان همیشه باز

بچه‌ها تازه به کلاس آمده بودند که معلّم وارد شد. بعد از کمی سکوت، رو به بچه‌ها کرد و گفت: «می‌خواهم فیلم بازدید از باغ پرندگان را به شما نشان دهم.» بچه‌ها که از شنیدن این خبر خیلی خوشحال شده بودند، بی‌صبرانه منتظر نمایش فیلم بودند. معلّم ادامه داد: «البته در مورد این فیلم با شما صحبت‌هایی دارم. اما قبل از آن، بهتر است همه‌ی شما فیلم را ببینید.» با شنیدن این سخن بچه‌ها با تعجب به یکدیگر نگاه کردند...





تصویر بچه‌ها روی پرده افتاد.

آنها با دیدن خودشان شگفت‌زده شده بودند و با شور و هیجان فراوان یکدیگر را نشان می‌دادند. فیلم زمان ورود بچه‌ها به باغ را نشان می‌داد. بعضی آهسته وارد باغ می‌شدند و برخی دیگر با عجله. چند نفر به دنبال هم می‌دویدند که ناگهان یکی از آنها سُرخورد و روی زمین افتاد. یکی از بچه‌ها به جای کمک، با دست او را نشان داد و زد زیر خنده! اما یکی دیگر از بچه‌ها دوان‌دوان به سمت او رفت و دستش را گرفت تا بلند شود.

سپس تصاویری از داخل باغ پخش شد؛ یکی از بچه‌ها به دنبال طاووسی می‌دوید تا پر آن را بکند! یکی دیگر نیز برای یک قوی سفید زیبا، تکه‌ای پوست هندوانه انداخت. قوی بیچاره هم به خیال اینکه غذا برایش انداخته‌اند، آن را خورد. خوردن همان و گیر کردن در گلو همان!



بالاخره قوی سفید با هزار بدبختی توانست پوست هندوانه را از گلویش بیرون بپندازد. در این لحظه دوتا از بچه‌های کلاس سرشان را پایین انداختند. دوربین گوشه‌ی دیگری از باغ را نشان داد. دو نفر از بچه‌ها همراه یکی از دوستانشان، که پایش شکسته بود و به سختی با عصا راه می‌رفت، حرکت می‌کردند و مراقب او بودند. یکی از آنها به سمت آبخوری رفت و یک لیوان آب برای او آورد. در گوشه‌ی دیگر، چند نفر مشغول خوردن میوه و کیک بودند و پوست و زباله‌ی آنها را روی زمین می‌انداختند. صحنه‌ها یکی پس از دیگری می‌آمدند و می‌رفتند. هر چه از زمان فیلم می‌گذشت، صدای همهمه و خنده کمتر می‌شد. همه غافلگیر و بعضی شرمنده شده بودند!





بعد از پایان فیلم، معلّم رو به بچه‌ها کرد و گفت:  
 «بچه‌ها! این تنها از یک ساعت از حضور ما در باغ پرندگان بود  
 که دوربین‌های باغ آن را ثبت کرده بودند. در فیلم اتّفاقات  
 گوناگونی افتاده بود؛ اتّفاقاتی که گاه سبب ناراحتی و گاه سبب  
 شادی ما می‌شد.

فراموش نکنیم اتّفاقات مختلفی که در زندگی هر روز ما پیش می‌آید نیز همین گونه است. دوربین‌های  
 دقیق‌تر و حسّاس‌تری هم هستند که هر لحظه از همه‌ی کارهای خوب و بد ما تصویربرداری می‌کنند  
 و آن فیلم‌ها در روزی بزرگ به همه‌ی ما نشان داده خواهند شد.  
 در این هنگام، معلّم به سمت تخته رفت و روی آن نوشت:

وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ

نگاهبانانی والامقام بر شما قرار داده که اعمالتان را می‌نویسند و می‌دانند شما چه می‌کنید.

سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۱۰-۱۲

منظور معلّم از دوربین‌های دقیق‌تر و حسّاس‌تر چه بود؟



برایم بگو





آیا دوربین‌های باغ همه‌ی اتّفاقات را می‌توانند ثبت کنند؟  
فرشتگان خدا چگونه؟ این دو را با یکدیگر مقایسه کنید.

دوربین‌ها در باغ	فرشتگان خدا
اتّفاقاتی را که در بعضی جاها می‌افتد نمی‌توانند ثبت کنند.	.....
حافظه‌ی محدودی برای فیلم‌برداری دارند.	.....



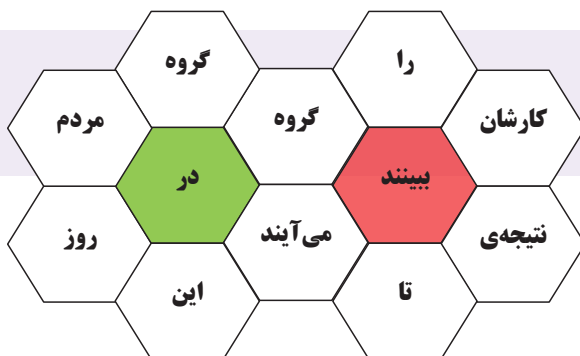
أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ

آیا انسان نمی‌داند که خدا او را می‌بیند؟

سوره‌ی علق، آیه‌ی ۱۴

حالا که خدای بزرگ همه‌ی کارهای من را می‌بیند، پس با خود تصمیم می‌گیرم که .....

.....



برای کامل کردن ترجمه‌ی آیه‌ی ۶ سوره‌ی  
زلزال، از خانه‌ی سبز شروع کنید و به خانه‌ی  
قرمز برسید.

تا هر کس ذرّهای کار .....  
خوب انجام داده است، نتیجه‌ی آن را ببیند و هر کس ذرّهای کار زشت انجام داده است،  
نتیجه‌ی آن را ببیند.

سوره‌ی زلزال، آیات ۸-۶





این تصویر چه کارهای خوب و بدی را نشان می‌دهد؟



میان آیاتی که خواندید و این تصویر چه ارتباطی هست؟

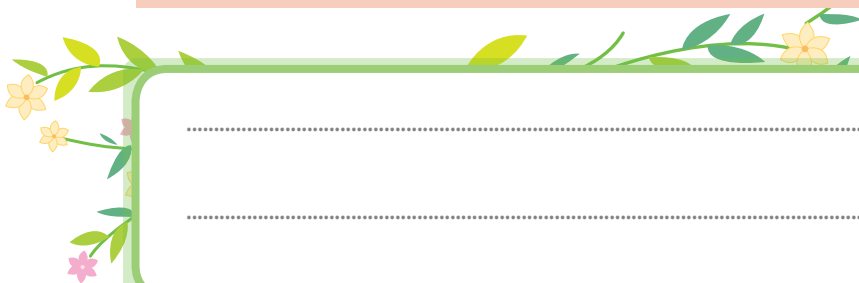


اگر بخواهید نام جدیدی برای درس انتخاب کنید، چه نامی را پیشنهاد می‌کنید؟  
چرا؟



یکی از پیام‌های قرآنی در ارتباط با موضوع درس را که در کتاب قرآن خوانده‌اید، پیدا کنید و با ترجمه‌ی آن بنویسید.

با خانواده



# درس ۱۹ خدا جون از تو ممنوم

## ای خدای خوب...!

دیروز در مراسم صبحگاه، معاون مدرسه اسم من و چهار نفر از دیگر دوستانم را خواند و اعلام کرد: «در نوبت اوّل، این پنج نفر از همه پیشرفت بهتری داشته‌اند.» یکی یکی از پله‌ها بالا رفتیم و جایزه گرفتیم. بچه‌ها با صدای بلند صلوات فرستادند و ما را تشویق کردند؛ چه صحنه‌ی قشنگی بود! خدای مهربان، تو به ما کمک کردی تا خیلی خوب درس بخوانیم.



## ای آفریننده‌ی زیبایی‌ها...!

امروز صبح وقتی وارد حیاط شدم، دیدم تعدادی از گل‌ها شکفته شده‌اند. از دیدن آنها خیلی خوشحال شدم. حالا باغچه‌ی ما بسیار قشنگ شده و بوی گل، حیاط خانه را پر کرده است.





پدرم می گوید: «خیلی خوب از گل‌ها مراقبت کردیم و به موقع به آنها آب دادیم.  
اگر این کار را نمی‌کردیم، باغچه خشک و خالی می‌ماند  
و بوی عطر در حیاط نمی‌پیچید.»  
خدای مهربان، این گل‌های رنگارنگ هدیه‌های توست.



### ای صاحب همه‌ی خوبی‌ها...!

خوشه‌های گندم زیر نور خورشید مثل طلا می‌درخشند.  
چقدر گندم‌زار زیبا و تماشایی است!  
عمویم چند ماه شب و روز زحمت کشیده و تلاش کرده است؛ زمینش را شخم  
زده، بذر پاشیده، آبیاری و سم‌پاشی کرده است!  
خدای مهربان، این خوشه‌های طلایی، هدیه‌های توست.



## ای پروردگار مهربان!...

از اینکه پدر و مادری دلسوز و مهربان به من بخشیده‌ای، سپاسگزارم.  
از اینکه می‌توانم کارهای خوبی انجام دهم،  
به دوستانم کمک کنم و به پدرم، مادرم و دیگران احترام بگذارم،  
تو را شکر می‌گویم و می‌دانم تو همه‌ی کارهای مرا می‌بینی  
و در جهان آخرت به اندازه‌ی تلاشم، به آنها پاداش می‌دهی.  
من نتیجه‌ی کارهای خوبم را در آنجا می‌بینم.  
همان‌طور که موفقیت‌م را دیدم،  
گل‌های زیبا و رنگارنگ باغچه‌ی حیاط را دیدم  
و عمویم خوشه‌های طلایی‌رنگ گندم‌زارش را دید.







هر یک از این چهره‌ها نشان‌دهنده‌ی چه احساسی است؟ با توجّه به آنها، ترجمه‌ی آیات را کامل کنید.  
روز قیامت روزی است که:



وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٍ

سوره‌ی قیامت، آیه‌ی ۲۴

و برخی چهره‌ها، ..... هستند.



وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٍ

سوره‌ی قیامت، آیه‌ی ۲۲

و برخی چهره‌ها، ..... هستند.

به نظر شما هر کدام از آنها چه کارهایی در دنیا انجام داده‌اند؟

.....

.....

.....

.....



در مزرعه‌ی اعمال، چیزهایی را که می‌خواهی بکاری رنگ‌آمیزی کن.

بررسی کنید

ناشکری	اذیت کردن دیگران	تنبلی		دعا کردن	سرنزدن به خویشاوندان			
		خشم	احترام به همسایه					
مسخره کردن دیگران	صرفه جویی	حسادت	بداخلاقی	بدرفتاری	قرآن خواندن	امانتداری	ترک نماز	خوش زبانی
شکرگزاری از نعمت‌های خدا	ناامیدی			زود عصبانی نشدن				
	احترام به معلم	صدقه دادن	بخشش و گذشت		کمک به دیگران	احترام به پدر و مادر	راستگویی	
بی‌نظمی		حق دیگری را خوردن	اسراف	دروغ			کمک نکردن به دیگران	
	بی‌ادبی		بی‌حوصلگی	تهمت	صله‌ی رحم		نماز خواندن	

آفرین! حال که تو این‌گونه هستی، پاداش تو کلمه‌ای است که می‌بینی!



دعا کنیم

پروردگارا!

ای که دنیا را کشتزار آخرت قرار داده‌ای،

حرکت اعضايم

نگاه‌های چشمانم

و کلمه‌های جاری بر زبانم را

در مسیر کارهای خوب قرار بده

تا با کشت عمل صالح، خوشبختی و بهشت را در آخرت درو کنم.

خداوندا! .....



سلفان محترم و اولیاسی کرامی دانش آموزان و صاحب نظران می توانند نظر اصلاحی خود را در باره ی مطالب  
این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران - صندوق پستی ۴۸۷۴-۱۵۸۷۵۰ گروه درسی مربوط و یا پیام نگار (Email)  
talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دفتر تالیف کتاب های درسی عمومی متوسطه نظری



## خرید اینترنتی کتاب درسی

### والدین گرامی و دانش آموز عزیز

در راستای توسعه دولت الکترونیک و با هدف اطلاع رسانی و سهولت دسترسی دانش آموزان به کتاب های درسی، در سال تحصیلی جدید در سراسر کشور، فروش و توزیع کتاب های درسی به صورت اینترنتی و از طریق سامانه فروش و توزیع مواد آموزشی به نشانی [www.irtextbook.ir](http://www.irtextbook.ir) یا [www.irtextbook.com](http://www.irtextbook.com) انجام می شود.

### نحوه خرید کتاب درسی :

#### ۱- دانش آموزانی که به اینترنت دسترسی ندارند (سفارش گروهی) :

- مراجعه به مدرسه محل تحصیل
- پرداخت وجه کتاب به مدرسه محل تحصیل
- اعلام شماره تلفن همراه (فعال) اولیای دانش آموز برای دریافت پیام کوتاه از سامانه
- ثبت سفارش گروهی دانش آموزان در سامانه فروش و توزیع مواد آموزشی توسط مدرسه

#### ۲- دانش آموزانی که به اینترنت دسترسی دارند (سفارش انفرادی) :

- ورود به سامانه فروش و توزیع مواد آموزشی
- کلیک روی دکمه «ورود به بخش سفارش دانش آموز»
- ثبت کد ملی دانش آموز به عنوان شناسه کاربری و شش رقم سمت راست سریال شناسنامه وی به عنوان رمز ورود
- ثبت و پرداخت اینترنتی سفارش براساس راهنمای سامانه

### نکته :

- برای پرداخت اینترنتی نیاز به کارت بانکی، رمز دوم، کد اعتبارسنجی دوم روی کارت (CVV2) و تاریخ انقضای کارت بانکی می باشد.

- پیشنهاد می شود قبل از فرا رسیدن زمان خرید، یک بار بصورت آزمایشی با شناسه کاربری و رمز عبور خود وارد سامانه فروش و توزیع مواد آموزشی شوید و با محیط سامانه آشنا شوید. در صورتی که موفق به ورود به سامانه نشدید، تصویر شناسنامه جدید دانش آموز را به مدرسه محل تحصیل وی تحویل دهید، تا مدرسه، اطلاعات شناسنامه دانش آموز (سریال شناسنامه) را در سامانه ثبت نام دانش آموزان (سناد)، اصلاح نماید.

ارائه نظرات، پیشنهادات و انتقادات ارزشمند شما در هر بخش از فعالیت های سامانه فروش و توزیع مواد آموزشی به نشانی [info@irtextbook.com](mailto:info@irtextbook.com) و دورنگار ۸۸۳۰۹۲۶۶، ما را در شناسایی نقاط قوت و ضعف خدمات و محصولات یاری خواهد رساند.